

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

صرفیہ
فارسی قدھاری

الملكوت الحق نزلت

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

قرن ۲۲-۲۹۳

المقولہ المستطیرة

النظر امدالعلوم والتجاربوها

المؤلفه على اعداده كتابه طالب العلم نايادربان نشر عرببول نايادربان

قند هك



يطلب من

المكتبة القومية

مجلس جنتی پشاور، پاکستان

فون ۲۲۰۴۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَمْدِهِ وَنُصَلِّ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ
أَبَدًا

بدانکه فعل صحیح ثنائی مجرد همیشه باب شهور آمده است با بقل از فعل
صحیح ثنائی مجرد بر وزن فَعَلَ لَفَعْلُ فَعْلًا آمده است بجهن ضَرْبٌ لِيَضْرِبَ
ضَرْبًا نَهْضًا ضَرْبٌ وَضَرْبٌ لِيَضْرِبَ ضَرْبًا فَذَلِكَ مَضْرُوبٌ لَمْ يَضْرِبْ
لَمْ يَضْرِبْ لَا لِيَضْرِبْ لَا لِيَضْرِبْ لَنْ يَضْرِبَ لَنْ يَضْرِبَ وَالْأَمْرُ مِنْهُ
أَضْرِبْ لِيَضْرِبْ لِيَضْرِبْ وَالنَهْيُ مِنْهُ لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبْ وَالظَّنُّ مِنْهُ
ضَرْبٌ وَالْإِلَاحَةُ مِنْهُ مَضْرُوبٌ وَمَضْرُوبَةٌ وَمَضْرُوبٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَضَارِبٌ
وَمَضَارِيبٌ وَالْفِعْلُ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَضْرَبُ وَالْمَوْثِقُ مِنْهُ ضَرْبِي
وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَضْرَابٌ وَضَرْبٌ ضَرْبٌ فِي رِوَايَاتٍ لَوْ دَفَعْنَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مَخْرَجُ الْبِسْمِ

اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل با ضی معلوم سازند حرف
حرف اول مفتوح را بر فتح خود باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت نمودارند و حرف
ثالث
را بینی بر فتح ساختند - ثَمَّوْنُ مَصْدَرٌ

ضایر بون ضایر بین هر دو جمع مذکر سالم ضایر ب است ضایر ب اکم واحد مذکر بود
 چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع مذکر سالم سازند در آخرش را از برائے علامت
 جمع مذکر سالم در حالت نفع و یا در حالتی نصب و جر یا کسره ما قبل و لون مغنوه عوض
 از حرکت رفعی مفرد در آخرش در آوردند تا از ضایر ب گشت ضایر بون شد در حالت
 رنح و یا ضایر بین شد در حالتی نصب و جر ضایر بة در اصل ضایر ب بود ضایر ب
 اکم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را اکم واحد مؤنث سازند در
 آخرش تائی متحرکه منونه از برائے علامت تانیث در آوردند حرفن که ما قبل از تائی
 تانیث بود آن را مبینی بر فتح ساختند تا از ضایر ب گشت ضایر بة شد ضایر بتان
 ضایر بتین هر دو تشدید ضایر بة است ضایر بة اکم واحد مؤنث بود چنانچه
 که اسم واحد مؤنث را تشبیه سازند در آخرش الف از برائے علامت تشبیه
 در حالت رنح الف ضایر بتان شد در حالت رنح و یا ضایر بتین شد در حالتی
 نصب و جر ضایر بتان جمع مؤنث سالم ضایر بة است ضایر بة اکم واحد
 مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف
 و تائی متحرکه منونه از برائے علامت جمع مؤنث سالم در آوردند حرفن که ما قبل از الف
 بود آن را حرکت فتح دادند تا از ضایر بة گشت ضایر بتان شد بعد اجتماع
 علامتی تانیث از یکجس هم آمد تائی اولی را حذف کردند تائی لادعلا و علامته
 لا تحذف و لا تبدل و لا تغیر تا از ضایر بتان گشت ضایر بتان شد و ضایر بة جمع کثیر

ضارِبُ سَمْتِ ضَارِبِ اَمِّ و احد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند
 حرف اول و ثالث و رابع را حرکت فتح دادند الف و حان را اذن کردند به عوض او و در
 آخرش تالی متحرکه نمودند از برای علامت جمع تکمیل در آوردند تا از ضارِبُ گشت ضارِبَةٌ
 شد ضَوْرِبٌ نیز جمع تکمیل ضارِبُ است ضارِبُ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که
 اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند حرف اول را حرکت ضم دادند ثالث را امشد و
 ساختند حرکت فتح دادند الف و حان را اذن کردند به عوض او چهارم را الف
 از برای علامت جمع تکمیل در آوردند و در آخرش تنوین ممکن از برای علامت تمیز آوردند
 تا از ضارِبُ گشت ضارِبٌ شد ضَوْرِبٌ نیز جمع تکمیل ضارِبُ است
 ضارِبُ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند حرف
 اول را حرکت ضم دادند ثالث را امشد و ساختند حرکت فتح دادند الف و حان را
 حذق کردند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت تمیز آوردند تا از ضارِبُ
 گشت ضَوْرِبٌ شد ضَوْرِبٌ جمع تکمیل ضارِبَةٌ است ضارِبَةٌ اسم
 واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع تکمیل سازند حرف
 اول را بر حالت خود باقی گذاشتند ثانی که قبل حرکت بود آن را با و مفتوحه
 بلا کردند سوم با الف از برای علامت جمع تکمیل در آوردند حرف که ما بعد از
 الف جمع تکمیل بود آن را بر کسره خود بدل تا و تنوین اذن کردند از جهت فتح

و منع حرف از ضارِبَةٌ گشت ضَوْرِبٌ شد ضَوْرِبٌ و ضَوْرِبَةٌ
 تنوین بر غیر ضرف و داخل نشود

صورت میر ۱۰۰ پنجم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دو

هر دو مصغران ضارب و ضارب بته - است ضارب و ضارب بته هر دو اسمی کثیران بودند
 چون خواستند که اسمی کثیران را اسمی مصغران سازند حرف اول را حرکت ضمنه دادند ثانی القابل
 حرکت نمود آن را با و مفتوحه بدل کردند سیوم جایا از برائے علامت تصغیر در
 آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را بر سر خود با گذاشتند از ضارب و
 ضارب بت گشتند ضارب و ضارب بته شد مذمومه بد ضارب ضارب بنا ضارب بن
 ضارب لث ضارب بن ضارب بت ضارب بقان ثنابر بنین ضارب بکات ضارب بت ضارب
 ضارب ضارب ب ضارب و ضارب بته ضارب در اصل ضارب بود ضارب فعل ماضی مجهول
 بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل ماضی مجهول سازند حرف اول را حرکت ضمنه
 دادند قابل آخر را حرکت کسره دادند تا از ضارب گشت ضارب شد ضارب ضارب یا
 ضارب یواضربیت ضارب بتا ضارب بن ضارب بت ضارب بتا ضارب بتیم ضارب بت ضارب بتا
 ضارب بن ضارب بت ضارب بنا لضارب در اصل لضارب بود لضارب فعل
 مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند
 حرف اول را حرکت ضمنه دادند قابل آخر را حرکت فتح دادند تا از لضارب گشت
 لضارب شد لضارب لضارب بان لضارب یون لضارب تان لضارب بن
 لضارب تان لضارب یون لضارب بن لضارب بان لضارب بن اضارب
 لضارب مضارب در اصل لضارب بود لضارب فعل مضارع مجهول
 بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مضارع سازند حرف مضارعت

ساکن ما قباش کسوا آن داؤرا بیابیل کردند از مضایرب و مضیرو بے

گشتند مضایرب و مضیرو بے شدند بیت

ان دکم لما ولام امرای نهی نیز پنج حرت جازم نعل مضایربیدنا

ان یضرب ان تضرب ان اضرب ان تضرب در اصل یضرب تضرب اضرب

تضرب بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر مضرات صحیح اللام بغیر از

داده مؤنث مخاطبه سقوط حرکت رنی مفروضند تا از یضرب تضرب

اضرب تضرب گشتند ان یضرب ان تضرب ان اضرب ان

تضرب شدند ان یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

ان تضرب یا در اصل یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

تضرب یا ان بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر تشنیه با در هر دو وجه مذکور عالم

در داده مؤنث مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفروضند تا از

یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

ان یضرب یا ان تضرب یا در اصل یضرب یا ان یضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا ان تضرب یا

تضرب یا ان بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند و آخر ایشان چیزی نکرده

اَنْ ناصبه مصدر معلومه در اول ایشان در آردند آخر ایشان را نصب کردند و
 علامه نصب در آخر تنبيه ما و در هر دو جمع مذکری سالم و در واحد مؤنث محلی طبع
 سقوط نونات عوض از حرکت رنمی مفرد شدند حملاً للنواصب علی الجوازم لان الجرم
 فی الالف کالجری الی اسماء تا از یضری بان یضری یون تَضری بان تَضری یون
 تَضری یون تَضری بان گشتند اَنْ یَضری بان اَنْ یَضری یون اَنْ تَضری بان اَنْ
 تَضری یون اَنْ تَضری یون اَنْ تَضری بان گشتند اَنْ یَضری یون اَنْ تَضری یون در
 اصل یَضری یون تَضری یون بودند چون اَنْ ناصبه مصدریه معلومه در اول ایشان
 در آردند آخر ایشان را چیزی نکردند زیرا که این نون عوض از حرکت رنمی مفرد
 نیست بلکه ضمیر فاعل است الضمیر لا یحذف تا از یضری یون تَضری یون گشتند
 اَنْ یَضری یون اَنْ تَضری یون شدند مجموعه هذا اَنْ یَضری بان اَنْ یَضری یون
 اَنْ تَضری بان اَنْ تَضری یون اَنْ تَضری بان اَنْ تَضری یون اَنْ تَضری یون
 اَنْ تَضری یون اَنْ تَضری بان اَنْ تَضری یون اَنْ اَضری بان اَنْ تَضری بان مجهول
 علی هذا القیاس نحو اَنْ یَضری بان اَنْ یَضری بان اَنْ یَضری یون اَنْ یَضری بان
 لَنْ تَضری بان لَنْ اَضری بان لَنْ تَضری بان در اصل یَضری بان تَضری بان اَضری بان
 تَضری بان بودند چون لَنْ تا کیده یه ناصبه معلومه در اول ایشان در آردند الخ
 مجهول نیز کسی یَضری بان کسی تَضری بان کسی اَضری بان کسی تَضری بان در اصل یَضری بان
 تَضری بان اَضری بان تَضری بان بودند چون کسی سببیه ناصبه معلومه الخ معلوم و مجهول

یاد نون تا کسب ثقیله را حرکت فتحه دادند تا از اضری بن گشت اضری بن شد
 اضری بنان قس اضری بنان در اصل اضری بن بود چون نون تا کسب ثقیله با او
 متصل شد بوجه اجتماع ثلث نونات مش چون اجتماع ثلث نونات در کلام
 عرب متکره پیدا شدند لاجرم الف مفاصل در میان ایشان در آوردند تا اجتماع
 ثلث نونات نشود و نون تا کسب ثقیله را حرکت کسره دادند تا از اضری بن گشت
 اضری بنان شد مجموعه بن اضری بن اضری بن اضری بن اضری بن اضری بنان اضری بنان
 اضری بن در اصل اضری بن بود چون نون تا کسب خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء
 ساکنین شد میان با نون خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در
 کلام عرب جائز نبود بار حرکت فتحه دادند تا از اضری بن گشت اضری بن شد اضری بن
 در اصل اضری بن بود چون نون تا کسب خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء ساکنین شد میان
 دا و نون خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب
 جائز نبود و او را حذف کردند ضم ما قبل ابر حالت خود باقی گذاشتند تا دلالت کند
 بر خفیت دا و تا از اضری بن گشت اضری بن شد اضری بن در اصل اضری بن بود چون نون
 تا کسب خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء ساکنین شد میان با نون تا کسب خفیفه علی
 غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب جائز نبود یا را حذف
 کردند کسره ما قبل را بر حالت خود باقی گذاشتند تا دلالت کند بر خفیت یا تا از
 اضری بن گشت اضری بن شد مجموعه بن اضری بن اضری بن اضری بن اسم ظرف مقصود

صفت کسب ثقیله در کلام عرب

تصغیر در اول جا می آید و در تصغیر ثانی جای یا زمان زوده شدن از کبریا دارد

را از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرفت مضارعت را حذف کردند بعوض او میم
 مفتوحه در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند و در آخرش
 تنوین نمکن از برائے علامه اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت
مَضْرُوبٌ شد مَضْرُوبٌ بآن مَضْرُوبٌ باین هر دو تشبیه مَضْرُوبٌ است مَضْرُوبٌ اکم
 واحد بود چون خواستن که اکم واحد را تشبیه سازند در آخرش الف از برای
 علامت تشبیه در حالت رفع الهم مَضْرُوبٌ بآن شد در حالت نفع و یا مَضْرُوبٌ باین شد
 در حالتی نصب و جر مَضْرُوبٌ جمع تکسیر مَضْرُوبٌ است مَضْرُوبٌ اکم واحد بود
 چون خواستن که اکم واحد را جمع تکسیر سازند حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند
 ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکسیر آهه در حرف که
 مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را بکر مَضْرُوبٌ گذاشتند تنوین را حذف کردند از جهت منع
 صرف تا از مَضْرُوبٌ گشت مَضْرُوبٌ شد مَضْرُوبٌ تصغیر مَضْرُوبٌ است
مَضْرُوبٌ اکم واحد کبر بود چون خواستن که اکم واحد کبر را اکم واحد مصغر سازند
 حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا یا از برای
 علامت تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را بکر مَضْرُوبٌ گذاشتند
 تا از مَضْرُوبٌ گشت مَضْرُوبٌ شد مَضْرُوبٌ باین مَضْرُوبٌ باین مَضْرُوبٌ
مَضْرُوبٌ اکم آله مَضْرُوبٌ نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرفت مضارعت را
 حذف کردند بعوض او میم مکسره در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت

فقد اندر آخرش تنوین نمکن از برای علامه اسمبیدر آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مَضْرِبٌ شَدَّ مَضْرِبًا یا مَضْرِبٌ بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ است
 بِمَضْرِبٍ اسم واحد و المَضْرِبُ جمع مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسوم را بقوم بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از این
 جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مَضْرِبٌ
 گشت مَضْرِبٌ شد مَضْرِبٌ تَعْنِیرٌ مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد تکمیل بود
المَضْرِبُ شَدَّ مَضْرِبًا مَضْرِبٌ یا مَضْرِبًا بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ مَضْرِبٌ مَضْرِبَةٌ
 نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت اذنت کردند بعضی از کسره
 در اولش نه آوردند ثالث در ابع را حرکت فتح دادند آخرش تائی متحرکه از برای
 علامه الکرسی و تنوین نمکن از برای علامت اسمبیدر آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مَضْرِبٌ يَكْتُبُ شد مَضْرِبٌ يَتَّانِ مَضْرِبًا بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ
 است مَضْرِبٌ يَكْتُبُ اسم واحد و المَضْرِبُ جمع مَضْرِبٌ است در حالت دفع و یا مَضْرِبٌ يَتَّانِ
 شد حالتی لقب و مَضْرِبٌ جمع تکمیل مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره هم را بقوم بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد
 از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا در وحدت را و تنوین نمکنی

در هر دو تشبیه مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد تکمیل بود
 مَضْرِبٌ مَضْرِبَةٌ نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت اذنت کردند بعضی از کسره
 در اولش نه آوردند ثالث در ابع را حرکت فتح دادند آخرش تائی متحرکه از برای
 علامه الکرسی و تنوین نمکن از برای علامت اسمبیدر آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مَضْرِبٌ يَكْتُبُ شد مَضْرِبٌ يَتَّانِ مَضْرِبًا بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ
 است مَضْرِبٌ يَكْتُبُ اسم واحد و المَضْرِبُ جمع مَضْرِبٌ است در حالت دفع و یا مَضْرِبٌ يَتَّانِ
 شد حالتی لقب و مَضْرِبٌ جمع تکمیل مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد بود چون خواستند که اسم
 واحد را جمع تکمیل سازند کسره هم را بقوم بدل کردند ثانی ماکن را حرکت فتح دادند سوم جا الف
 از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا
 در وحدت را و تنوین نمکنی

حذف کردند از جهت ضدیت و منع مرن تا از مَضْرِبَةُ گشت مَضْرِبُ
 شد مَضْرِبَةُ تَبَاس است مجوعه هذا مَضْرِبَةُ مَضْرِبَتَانِ مَضْرِبَتَيْنِ مَضْرِبَاتٍ
 مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ ایضا از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
 حذف کردند به عوض او میم کسره با سكون فاکمه در او نش در آوردند ثالث را
 حرکت فتحه دادند چهارم جا الف از برای علامه کبری و تنوین ممکن از
 برای علامت اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَضْرِبَاتٍ
 شد مَضْرِبَاتٍ ابان مَضْرِبَاتٍ این هر دو تنبیه مَضْرِبَاتٍ است مَضْرِبَاتٍ اسم واحد بود
 مَضْرِبَاتٍ ابان شد در حالت رفع و یا مَضْرِبَاتٍ ابان شد در حالتی نصب هر مَضْرِبَاتٍ
 جمع تکبیر مَضْرِبَاتٍ است مَضْرِبَاتٍ اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر
 سازند کسوه میم را بفتح بدل کردند تا بی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای
 علامت جمع تکبیر در آوردند حرف که مانع از الف جمع تکبیر بود آن حرکت کسره دادند
 تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف فصاحه هذا النقص لا يتعبر به مَضْرِبَاتٍ
 بعده الف ساکن با قلبش مکسور آن الف را با بیابیل کردند تا از هذا النقص گشت
 مَضْرِبَاتٍ شد مَضْرِبَاتٍ تَبَاس است مجوعه این است مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ ابان
 مَضْرِبَاتٍ ابان مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ اسم فعیس مَضْرِبَاتٍ از فعل مضارع معلوم
 بنا کردند حرف مضارعت اخذ کردند پس بجزه مَضْرِبَاتٍ تنفیذیه در او نش در آوردند قابل
 آخر حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن مَضْرِبَاتٍ در آوردند تا از فعل مضارع معلوم
 از جهت علامت تنبیه قولی مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ مَضْرِبَاتٍ

در الکربری سالف از یاد مخرج است ۱۲

که در الف مضمون مثل مضارب مطلق است

گشت اَضْرِبْ شَدَّ اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ بَيْنِ هِرْدِ تَشْتِيَةِ اَضْرِبْ است اَضْرِبْ مَبِ اسْم
 واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر را تثنیه سازند و آخرش الف از برای علامت
 تثنیه در حالت رفع اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ شَدَّ در حالت رفع دیا اَضْرِبْ بَيْنِ شَدَّ در حالتی نصب و جر
اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ هِرْدِ و جمع مذکر سالم اَضْرِبْ است اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد مذکر بود و الف
اَضْرِبْ بَيْنِ شَدَّ در حالت رفع دیا اَضْرِبْ بَيْنِ شَدَّ در حالتی نصب و جر اَضْرِبْ جمع کسیر
اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر را جمع کسیر سازند
 حرف اول را بر حالتی که باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند و سوم جالف از برای
 استتبع کسیر آوردند حرف که مابعد از الف جمع کسیر بود آن حرکت کسره دادند تثنیه مقدمه
 که در آنجا شد بود در اینجا نیز مقدمه کردند از جهت منع صرف تا از اَضْرِبْ مَبِ گشت اَضْرِبْ مَبِ
شَدَّ اَضْرِبْ تصغیر اَضْرِبْ است اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد کتبر بود چون خواستند که اسم فاعله
 کسره یا کم واحد مصغر سازند حرف اول را حرکت ضمّه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند
 سوم جای از برای علامت تصغیر آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن حرکت کسره
 دادند تثنیه مقدمه را فاعله بر ساختند زیرا که علت تقدیر عینیت او زائل شد تا از اَضْرِبْ مَبِ
 گشت اَضْرِبْ مَبِ شَدَّ اَضْرِبْ مَبِ اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ بَيْنِ اَضْرِبْ مَبِ
اَضْرِبْ مَبِ مَبِ در اصل اَضْرِبْ بود اَضْرِبْ مَبِ اسْم واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر
 یا اسم واحد مؤنث سازند همزه تفضیلیه احذن کردند ثانی ساکن را حرکت ضمّه دادند
 ساکن بین کسره بار الفتحه بدل کردند و در آخرش الف تصور کرده از برای علامت تثنیه در

که وزن این است و آن نیز شصت بیست و یک باشد زیرا که قابل شمار باشد چون اربع الیه و پس بعینت اربعه الف و کسره

آوردند تا از اَضْرِبْ گشت ضَوِّی نیشِ ضَمِّ بِنِیَانِ ضَمِّ بِنِیَانِ هر دو تشبیه ضَوِّی است
 ضَوِّی کی اکم واحد مؤنث بود چون خواستند که اکم واحد مؤنث را تشبیه سازند در
 آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع الحو بوده التقاء ساکنین شد و بیان
 دو الفین در حالت رفع و میان الف و یاد در حالتی نصب جر الف اولی را بیای
 مفتوحه بدل کردند تا از ضَوِّی کی گشت ضَوِّی بِنِیَانِ شد در حالت رفع و یا ضَوِّی بِنِیَانِ شد
 در حالتی نصب جر ضَوِّی بِنِیَانِ جمع مؤنث سالم ضَوِّی کی است ضَوِّی کی اکم واحد بود چون
 خواستند که اکم واحد را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف تالی متحرکه منون از
 برای علامت جمع مؤنث سالم آوردند بوجه التقاء ساکنین شد و بیان دو الفین
 الف اولی را بیای مفتوحه بدل کردند تا از ضَوِّی کی گشت ضَوِّی بِنِیَانِ شد ضَوِّی جمع کسره
 ضَوِّی کی است ضَوِّی کی اکم واحد مؤنث بود چون خواستند که اکم واحد مؤنث را جمع تکبیر سازند
 حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت نحه دادند نحه بار انجمه بدل
 کردند الف مقصوره را حذف کردند تا از ضَوِّی کی گشت ضَوِّی بِنِیَانِ شد ضَوِّی بِنِیَانِ تصغیر
 ضَوِّی کی است ضَوِّی کی اکم واحد مکبیر بود چون خواستند که اکم واحد مکبیر را اکم واحد مقصوره
 سازند ثانی ساکن را حرکت نحه دادند سوم هالی تصغیریه در آوردند بانی بر حال خود
 گذاشتند تا از ضَوِّی کی گشت ضَوِّی بِنِیَانِ شد ضَوِّی بِنِیَانِ ضَوِّی بِنِیَانِ ضَوِّی بِنِیَانِ
 ضَوِّی بِنِیَانِ باب دوم از فعل صحیح ثلاثی مجرد بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ فَعْلًا آمده است همچون
 لَقَوْ یَلْقَوْنَ لِقَاً لَقَاً و لَقَاً لَقَاً و لَقَاً لَقَاً و لَقَاً لَقَاً و لَقَاً لَقَاً و لَقَاً لَقَاً
 مد دادند

عوض بانی بار که در وسط کلمه بود یعنی احوالی بدل کردند

لَمْ يُنْصَرِ لَا يُنْصَرُ لَا يُنْصَرُونَ يُنْصَرُونَ مِنَ الْمَنْعِ وَالْمَنْعُ مِنَ الْمَنْعِ
 يُنْصَرُ وَالْمَنْعُ مِنْهُ لَا يُنْصَرُ وَلَا يُنْصَرُونَ وَالْمَنْعُ مِنَ الْمَنْعِ وَالْمَنْعُ
 مِنْهُ مِنْصَرٌ وَمَنْصَرَةٌ وَمَنْصَرُونَ وَالْمَنْعُ مِنْهُمَا مَانِعٌ وَمَنْصَرٌ وَمَنْصَرُونَ
 أَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنَ الْمَنْعِ وَالْمَنْعُ مِنَ الْمَنْعِ وَالْمَنْعُ مِنْهُمَا مَانِعٌ وَمَنْصَرٌ

بدان که در مضارع معلوم و امر حاضر و ظرف مخالفت دارد تا قبل باب سوم از فعل صحیح
 ثلاثی مجرد در وزن ^{بمستعمل} فَعْلٌ فَعْلًا آمده است همچون عَلِمَ يَعْلَمُ عَلِيمًا نَهْوًا
 عَالِمٌ وَعَلِيمٌ يَعْلَمُ عَلِمًا أَفْعَالُ الْمَعْلُومِ لَمْ يَعْلَمْ كَمْ يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُونَ
 لَنْ يَعْلَمَ لَنْ يَعْلَمُوا وَالْإِسْمَاءُ الْعِلْمُ لِيَعْلَمَ لِيَعْلَمُوا وَالْمَنْعُ مِنْهُ لَا يَعْلَمُ
 لَا يَعْلَمُونَ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَعْلَمٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مَعْلَمٌ وَمَعْلَمَةٌ وَمَعْلَمَةٌ
 وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا مَعَالِمٌ وَمَعَالِمَةٌ وَأَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنَ الْمَعْلَمِ وَالْمَعْلَمُ مِنْهُ
 عَلِيمٌ وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا أَعَالِمٌ وَعَعِيمٌ بدانیکه در ماضی معلوم و مضارع معلوم و ظرف

مخالفت بوجود است باب چهارم از فعل صحیح ثلاثی مجرد در وزن فَعْلٌ فَعْلًا
 آمده است همچون صَنَعَ يَصْنَعُ صَنِيعٌ مَانِعٌ وَمَنْعٌ يَمْنَعُ مَنَاعٌ مِنَ الْمَنْعِ وَالْمَنْعُ مِنَ الْمَنْعِ
 لَمْ يَمْنَعْ لَا يَمْنَعُ لَا يَمْنَعُونَ يَمْنَعُونَ وَالْمَنْعُ مِنَ الْمَنْعِ وَالْمَنْعُ مِنْهُمَا مَانِعٌ وَمَنْعٌ
 عِنْدَهُ لَا يَمْنَعُ وَلَا يَمْنَعُونَ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَمْنَعٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مَمْنَعٌ وَمَمْنَعَةٌ
 وَمَمْنَعَةٌ وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا مَمْنَعٌ وَمَمْنَعَةٌ وَأَفْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنَ الْمَمْنَعِ وَالْمَمْنَعُ مِنْهُ
 مَمْنَعٌ وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا مَمْنَعٌ وَمَمْنَعَةٌ بدانیکه در مضارع و ظرف مخالفت تا قبل باب پنجم از فعل

اصولی در مضارع و در مضارع ماضی "ضد القادر"

صح ثلاثی مجرد بر وزن **فَعَلَ فَعْلًا** آمده است همچون **حَسِبَ يَحْسِبُ حَسِبًا**
فَعَوَّحَ حَسِبٌ و **حَسِبَ يَحْسِبُ حَسِبًا** اذ **الْحَسْبُ** لم **يَحْسِبْ** لم **يَحْسِبْ**
لَا يَحْسِبُ **لَا يَحْسِبُ** **لَنْ يَحْسِبَ** **لَنْ يَحْسِبَ** **لَا يَحْسِبُ** **لَا يَحْسِبُ** **لَا يَحْسِبُ**
يَحْسِبُ **وَالنَّهْيُ** عنه **لَا يَحْسِبُ** **لَا يَحْسِبُ** **وَالظَّرْفُ** منه **فَحَسِبٌ** **وَالآلَةُ**
منه **حَسِبٌ** **وَحَسِبَةٌ** **حَسَابٌ** **وَالجَمْعُ** منها **حَسَابٌ** **وَحَسِيبٌ** **وَأفْعُلُ** التفضيل
منه **أَحْسَبُ** **وَالْمَوْثُ** منه **حَسْبِي** **وَالجَمْعُ** منها **أَحَاسِبُ** **وَحَسَبٌ** **بِأَدْرِ** **مَعْنَى**
مَعْلُومٍ **مَخَالِفَتِ** **مِيبَاشِدِ** **بَابِ** **سْتَمَّ** **أَزْ** **فَعْلٍ** **صَحِيحِ** **ثَلَاثِي** **مَجْرَدٍ** **بِرِزْنِ** **فَعْلٍ** **يَفْعَلُ**
فَعْلًا آمده است همچون **شَرَفَ شَرَفًا** **شَرَفًا** **فَأَفْرَشَ شَرِيفًا** **لَمْ يَشْرَفْ** **لَا يَشْرَفُ**
لَنْ يَشْرَفَ **وَالآمْرُ** **أَشْرَفُ** **لِيَشْرَفَ** **وَالنَّهْيُ** **عَنْهُ** **لَا يَشْرَفُ** **وَالظَّرْفُ**
منه **مَشْرَفٌ** **وَالجَمْعُ** منه **مَشَارِفٌ** **وَأفْعُلُ** التفضيل **منه** **أَشْرَفُ** **وَالْمَوْثُ**
منه **شَرَفِي** **وَالجَمْعُ** منها **أَشَارِفٌ** **وَشَرِيفٌ** **وَشَرِيفٌ** **دَرَجَلٌ** **شَرِيفًا** **بُودِ** **شَرِيفًا**
اَكْمَ **مَصْدَرٍ** **بُودِ** **الزَّعْرَفِ** **أَوَّلِ** **ثَلَاثِ** **مَفْرُوعَةٍ** **بِرَفْعِهِ** **فَوْجِي** **بِأَنَّ** **كَذَلِكَ** **أَشْرَفَ** **ثَلَاثِي** **سَاكِنٍ** **رَا**
حَرَكَتِ **فَمِمَّا** **دَادَتْ** **تَمْوِينِ** **مَصْدَرِي** **رَا** **حَا** **زِفَ** **كَرْدِ** **زِيَا** **نِ** **الْ** **تَمْوِينِ** **أَمَّا** **رَا** **الْ** **شَرِيفُ** **شَدَّ**
شَرِيفٌ **شَرِيفًا** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ**
شَرِيفٌ **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ** **شَرِيفٌ**
شَرِيفٌ **فَعْلٌ** **بِأَضْيِ** **مَعْلُومٍ** **بُودِ** **چُونِ** **خَوَاسْتِ** **كَ** **فَعْلٍ** **بِأَضْيِ** **مَعْلُومٍ** **رَا** **فَعْلٍ** **مَضَارِعِ** **مَعْلُومٍ** **سَا** **زَنْدِ**
بِكِ **حَرْفِ** **أَزْ** **حَرْفِ** **أَتَيْنِ** **مَفْهُومِهِ** **بِأَسْكَونِ** **فَاكَلَمَهُ** **دِرَاوِشِ** **رَا** **أَوْرَدِ** **زِيَا** **قَبْلِ** **أَخْرِ** **حَرَكَتِ** **ضَمِّهِ**

و حرف ثالث را بمنى برکتی ساختند

را بجای ی یا از شئی یاف گشت شرفای شد بعد یا واقع شد بعد از الف زانما آن
 یار اجهزه بدل کردند تا از شرفای گشت شئی فاء شد شئی کذا مع مکسیر شریف است
 مکسیر کذا اسم واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع نکسیر از حرف اول
 را بر حالت خود باقی گذاشتند کسره ثانی را به فتح بدل کردند سوم جا الف از برای علت جمع
 نکسیر آمدند حرف که بعد از الف جمع نکسیر بود آن حرکت کسره هائمه تا وقت راجعت کردند از جهت
 ضدیت و تمیزین تمکن راجعت کردند از جهت منع صرف تا از
 شئی یفته گشت شرفای شد بعد یا واقع شد بعد از الف زانما آن یار اجهزه بدل کردند تا از
 شرفای گشت شرفای شد شرفای شد شرفای شد شرفای شد شرفای شد شرفای شد شرفای شد
 هر دو ای کبریا بودند چون استند که ای کبریا ای مصفرا سازند حرف اول حرکت ضمیر انداختن را
 حرکت فتح دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند حرف که بعد از برای تصغیر
 بود آن حرکت کسره دادند تا از شئی یفت و شرفای گشتند شئی یفت و شئی یفته شدند
 بعد از حرف ان یک پس هم آمدند اول ساکن ثانی منحرک اول را در ثانی ادغام کردند
 تا از شرفای و شرفای گشتند شئی یفت و شئی یفته شدند باقی بر باب نصی
 نصی یفتی آفاس است تکرار بکار نیست بلکه فعل صحیح ثلثی مزید نیه در اول باب
 مشهور آمده است باب اول از فعل صحیح ثلثی مزید نیه باب افعال است
 بر وزن اَفْعَلُ یَفْعِلُ اَفْعَالًا آمده است همچون اَکْرَمُ یُکْرِمُ اَکْرَامًا فَعْمُ
 مَکْرَمٌ و اَکْرَمٌ یُکْرِمُ اَکْرَامًا ذَاکَ مَکْرَمٌ لَمْ یُکْرِمْ لَمْ یُکْرَمْ

تدریج کردن

قیاس است اکریم در اصل اکریم بود اکریم فعل ماضی معلوم بود آه حرف
اول را حرکت ضممه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از اکریم گشت اکریم
شد اکریم اکرما اکرمو اکرمی اکرمن در اصل تکویم بود و تکویم فعل مضارع معلوم بود آنچه
حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند تا از تکویم گشت
تکویم شد تکویم تکویمان تکویمون اکرما اکرمن در اصل تکویم بود و تکویم فعل مضارع
مجهول بود آنچه حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش دو
آوردند آخرش نویسیگان از برای علامت اسمیه در آورده تا از تکویم گشت اکرما اکرمن
تکویم تکویمان تکویمون اکرما اکرمن اکرما اکرمن اکرما اکرمن اکرما اکرمن اکرما اکرمن
مجرد قیاس کن اکریم در اصل تکویم بود و تکویم فعل مضارع مخاطب معلوم بود چون خوانند
که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر حاضر سازند و در گذشته بسوی اصل که صلش تا اکریم بود
تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند چون احتیاج بهزه
وصله نماند آخرش را وقت کردند آنچه اکریم شد اکرما اکرمو اکرمی اکرما اکرمن اکرما
تکویمون تکویمین تکویمان بودند در گذشته بسوی صلش که اصل ایشان تا اکرما
تا اکرمن تا اکرمین تا اکرمایان بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند اکرما
اکرمو اکرمی اکرما اکرمن در اصل تکویم بود در گذشته بسوی صلش که اصل
تا اکرمن بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند آنچه اکرمن شد
اکریم اکرما اکرمو اکرمی اکرما اکرمن اکرمن در اصل اکریم بود چون

فعل ماضی معلوم بود انحراف یک حرف از حروف استین مضمومه در اولش در آوردند
ما قبل آخر از حرکت کسره و دادند و در آخرش اعراب رفعی در آوردند تا از گتتم
گشت بیکتم شد بیکتم بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان
در اصل بیکتم بود بیکتم فعل مضارع معلوم بود آه حرف مضارعت را آمد
کردند به عوض او میم مضمومه در اولش در آوردند انحراف بیکتم شد مجموعه نهاد بیکتم
بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان
گتتم بود گتتم فعل ماضی معلوم بود انحراف اول را حرکت ضمه دادند
آخر از حرکت کسره دادند تا از گتتم گشت گتتم شد گتتم گتتم
گتتم مایان بیکتم در اصل بیکتم بود بیکتم فعل مضارع معلوم بود
خواستند انحراف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر از
حرکت فتحه دادند تا از بیکتم گشت بیکتم شد بیکتم بیکتم مایان بیکتم مایان
بیکتم در اصل بیکتم بود بیکتم فعل مضارع مجهول بود انحراف بیکتم شد
مجموعه نهاد بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان
اصل بیکتم بود بیکتم فعل مضارع مخاطب معلوم بود انحراف تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند حاجت بهمزه وصلی نماند
آخرش را وقت کردند انحراف بیکتم شد الی آخره قیاس کند مجموعه نهاد بیکتم
گتتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان

اِحْتِمَاءًا نَهْوٌ مُجْتَمِعٌ وَاجْتِمَاعٌ يَجْتَمِعُ اِحْتِمَاءً فَاذْكَ مَجْتَمِعٌ لَمْ
 يَجْتَمِعْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَا يَجْتَمِعُ لَا يَجْتَمِعُ كَلَّا يَجْتَمِعُ لَنْ يَجْتَمِعَ لَنْ يَجْتَمِعَ
 لِیَجْتَمِعَ لِیَجْتَمِعَ الْاَمْرُ مِنْهُ اِجْتِمَاعٌ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا يَجْتَمِعُ لَا يَجْتَمِعُ
 وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُجْتَمِعٌ مَجْتَمِعَانِ اِجْتَمَعَ وَرَأْسُ اِحْتِمَاءًا بُوْدِ اِحْتِمَاءًا
 اسم مصدر بود الی کسر تا را بقوم بدل کردند الف و تونین مصدر بر احد ف
 کردند تا از اِحْتِمَاءًا گشت اِحْتِمَاءٌ شَدَّ اِحْتِمَاءٌ اِحْتِمَاءًا اِحْتِمَعُوا اِبْتِجَاعٌ
 در اصل اِحْتِمَاءٌ بُوْدِ اِحْتِمَاءٌ فعل ماضی معلوم بود الی هزه ماضی را حذف
 کردند پس یک حرف از حروف اَتین منقوضه در اولش در آورند
 ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش اعراب الی یَجْتَمِعُ شَدَّ یَجْتَمِعُ
 یَجْتَمِعَانِ یَجْتَمِعُونَ الی مَجْتَمِعٌ در اصل یَجْتَمِعُ بُوْدِ الی حرف مضار
 را حذف کردند به عوض او نیم منقوضه در اولش در آورند در آخرش
 تونین ممکن از برای علامت اسمیه در آورند تا از یَجْتَمِعُ گشت مُجْتَمِعٌ
 شَدَّ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ مُجْتَمِعُونَ مُجْتَمِعًا مُجْتَمِعَانِ
 مُجْتَمِعَاتٌ اِحْتِمَاعٌ در اصل اِحْتِمَاعٌ بُوْدِ اِحْتِمَاعٌ فعل ماضی بود الی حرف
 اول و ثالث را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از اِحْتِمَاعٌ
 گشت اِحْتِمَاءٌ شَدَّ اِحْتِمَاعٌ اِحْتِمَاعًا اِحْتِمَاعًا اِحْتِمَاعًا بُوْدِ الی حرف
 اول را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند تا از یَجْتَمِعُ گشت یَجْتَمِعُ

شَدَّ يَجْتَمِعُ يَجْتَمِعَانِ يَجْتَمِعُونَ الْيَوْمَ يَجْتَمِعُ وَرَأْسُ يَجْتَمِعُ يَوْمَ يَجْتَمِعُ
 فعل مضارع مجهول بود الخ حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه
 در اولش در آوردند و آخرش تونین ممکن از برای علامت اسمیه در آوردند
 تا از یَجْتَمِعُ گشت یَجْتَمِعُ شَدَّ يَجْتَمِعَانِ يَجْتَمِعُونَ مُجْتَمِعًا مُجْتَمِعَاتٌ
 مُجْتَمِعَاتٌ اِجْتَمِعْ وَرَأْسُ تَجْتَمِعْ يَوْمَ يَجْتَمِعُ فعل مضارع مخاطب
 معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع الخ تا که علامت استقبال بود آن
 را حذف کردند ثانی ساکن ماند چون ابتدا با کن محال بود پس نظر
 کردند بسومی عین کلمه که عین کلمه او کسور بود پس همزه وصلی کسوره در
 اولش در آوردند و آخرش را وقف کردند الخ فرق ندارد مجموعۀ هذا اِجْتَمِعْ
 اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعُوا اِجْتَمِعِي اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعَانِ
 اِجْتَمِعَنَّ اِجْتَمِعَنَّ اِجْتَمِعَانِ اِجْتَمِعَنَّ اِجْتَمِعَنَّ اِجْتَمِعْنَ
 اِجْتَمِعْنَ مُجْتَمِعًا مُجْتَمِعَانِ بَابُ حَيْمٍ از فعل صحیح ثلثی مزید
 فیه که بروزن تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ آمده است همچون تَلَكَّرَمُ يَتَلَكَّرَمُ
 تَلَكَّرَمَ مَا فِهِمْ مَتَلَكَّرَمُ وَتَلَكَّرَمُ يَتَلَكَّرَمُ وَتَلَكَّرَمَ مَا فَنَذَاكَ مَتَلَكَّرَمُ لَمْ
 يَتَلَكَّرَمُ لَمْ يَتَلَكَّرَمُ لَا يَتَلَكَّرَمُ لَا يَتَلَكَّرَمُ لَنْ يَتَلَكَّرَمُ لَنْ يَتَلَكَّرَمُ
 لِيَتَلَكَّرَمُ لِيَتَلَكَّرَمُ اَلَا مَرَمَنَهُ تَلَكَّرَمُ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تَلَكَّرَمُ لَاحِ
 تَلَكَّرَمُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَتَلَكَّرَمُ ... مَتَلَكَّرَمَا نِ تَلَكَّرَمُ وَرَأْسُ تَلَكَّرَمُ مَا

تکرم ما اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
ضمه را را بفتح بدل کردند و تنوین مصدری را حذف کردند تا از تکرم تا گشت
تکرم شد تکرم تکرم ما تکرم مؤان تکرم مت تکرم متنا تکرم من الی بتکرم
در اصل تکرم بود تکرم فعل ماضی معلوم بود الی یک حرف از حروف اتین
مفتوحه در اولش در آوردند و در آخرش اعراب رفعی آوردند تا از تکرم
گشت بتکرم بتکرم مان بتکرم مان بتکرم مون الی متکرم در اصل تکرم بود
بتکرم فعل مضارع معلوم بود الی حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او
میم مضمومه در اولش در آوردند فتحه ما قبل آخر را به کسره بدل کردند در آخرش تنوین
تکس از برای علامت اهمیت در آوردند تا از تکرم گشت متکرم شد
متکرم متکرم مان متکرم مون متکرم متنا متکرم متان متکرم مات
تکرم در اصل تکرم بود تکرم فعل ماضی معلوم بود آه حرف اول و ثانی
را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از تکرم گشت تکرم شد
تکرم تکرم ما تکرم مؤان الی بتکرم در اصل تکرم بود بتکرم فعل مضارع معلوم
بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند حرف اول را
حرکت ضمه دادند باقی بر حال خود گذاشتند تا از بتکرم گشت بتکرم شد بتکرم
بتکرم مان بتکرم مون الی متکرم در اصل تکرم بود بتکرم م
فعل مضارع مجهول بود الی حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش

چیزی نکرند از جهت فوت شدن شرط ادغام و متحرک ثانی تا از آنجا بر آید
 اَحْمَرُ وَاِخْمَرُتُ اَحْمَرُتُ تا گشتند اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ وَاِخْمَرُتُ اَحْمَرُتُ تا شدند
 مجموعه هذا اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ وَاِخْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 اَحْمَرُتُ تَمَّا اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ تَمَّا اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 اَحْمَرُتُ تا یخیزد در اصل اَحْمَرُ بود اَحْمَرُ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را انحرور کردند بسوی اصلش که اصلش اَحْمَرُ بود همزه ماضی
 را حذف کردند یک حرف از حروف اَئِمِّنْ مفتوحه در او اش در آورند تا قبل
 انحرور حرکت کسره دادند در آخرش اعراب فعلی در آورند تا از اَحْمَرُ گشت
 اَحْمَرُتُ شد اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین تبدیل بود
 حرکت اولی را انداخته بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی
 ادغام کردند بغیر از جمعی مثنی از جهت فوت شدن شرط ادغام و هو
 متحرک ثانی تا از اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازد و در کردند بسوی اصلش که اصلش

يَحْمَدُ أَحْمَدًا أَيْ أَفْهَوُ مُحَمَّدٍ وَأَحْمَدُ يَحْمَدُ أَحْمَدًا أَيْ أَفْذَاكَ مُحَمَّدًا
لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ لَمْ يَحْمَدْ
لَنْ يَحْمَدَ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ لَيَحْمَدُ
عَنْ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ لَا يَحْمَدُ
أَحْمَدُ رِاصِلُ أَحْمَدِ أَيْ أَبُو دَاخِمِيَّةٍ أَيْ أَسْمُ مَصْدَرٌ لَوْ دُونَ خَوَاسْتِنْدَكِهِ
أَسْمُ مَصْدَرٌ بِأَعْلَى مَضِيٍّ مَعْلُومٌ سَازَنْدَكِسْرَهٌ مِيمٌ بِرِافْتَحِهِ بَدَلُ كَرْدَنْدِ الْفَاءِ
تَنْوِينِ مَصْدَرِيٍّ رَاحِظٌ كَرْدَنْدَنْدَانِ أَحْمَدِ أَيْ أَكْثَرُ أَحْمَدِ شَبَابُهُ يَدَاكُنْ
بِاقْبَلِشِ مَفْتُوحٌ أَنْ يَأْرَابَهُ الْفَاءُ بَدَلُ كَرْدَنْدَنْدَانِ أَحْمَدِ رَاحِظٌ أَكْثَرُ رَاشِدٌ
أَحْمَدُ رَاحِظٌ رَاحِظٌ رَاحِظٌ رَاحِظٌ رَاحِظٌ رَاحِظٌ رَاحِظٌ رَاحِظٌ رَاحِظٌ
دَهْمٌ مِنْ فِعْلِ صَحَّحَ ثَلَاثِيٌّ مَرِيدِيَّةٌ بِرُوزَنْ أَسْتَفْعَلُ يَسْتَفْعِلُ اسْتَفْعَالًا
آمَدَهْ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ
أَسْتَفْعِلُ يَسْتَفْعِلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ
لَمْ يَسْتَفْعِلْ لَا يَسْتَفْعِلْ لَا يَسْتَفْعِلْ لَنْ يَسْتَفْعِلْ لَنْ يَسْتَفْعِلْ لَنْ يَسْتَفْعِلْ
لَيَسْتَفْعِلْ لَيَسْتَفْعِلْ لَيَسْتَفْعِلْ لَيَسْتَفْعِلْ لَيَسْتَفْعِلْ لَيَسْتَفْعِلْ لَيَسْتَفْعِلْ لَيَسْتَفْعِلْ
وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَسْتَفْعِلٌ مَسْتَفْعِلٌ مَسْتَفْعِلٌ مَسْتَفْعِلٌ مَسْتَفْعِلٌ مَسْتَفْعِلٌ مَسْتَفْعِلٌ مَسْتَفْعِلٌ
بَابُ يَأْرَابُ دَهْمٌ مِنْ فِعْلِ صَحَّحَ ثَلَاثِيٌّ مَرِيدِيَّةٌ كَبْرُوزَنْ أَسْتَفْعَلُ يَسْتَفْعِلُ
أَسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ اسْتَفْعَلُ

مَا جَلَوْزُ مُجَلِّوزٌ إِجْلَؤًا إِذَا كُتِبَ جَلَوْنَا لَمْ يَجَلُوزْ لَمْ يَجَلُوزْ لَا يَجَلُوزُ
 لَا يَجَلُوزُ كُنْ يَجَلُوزُ كُنْ يَجَلُوزُ لِيَجَلُوزَ لِيَجَلُوزَ لَا مَرْمِزُهُ إِجْلَؤُنَا
 وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَجَلُوزْنَا وَلَا تَجَلُوزْنَا وَالظَّرْفُ مِنْهُ جَلَوْنَا مُجَلِّوزْنَا إِنْ
 بَابُ دَوَاؤِهِمْ أَنْ يَفْعَلَ صَحَّحَ ثَلَاثِي فَرِيدِيهِ بِرُوزِنِ انْعَوْ عَلَّ يَفْعُو عَلَّ
 إِفْعِيَالًا آمَدَهُ اسْتَبْجُونِ اعْشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ يَعْشِي شَابًا
 فَهُوَ مَعْشَوْ شَبَّ وَأَعْشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ يَعْشِي شَابًا إِذَا كُتِبَ مَعْشَوْ شَبَّ
 لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ
 كُنْ يَعْشَوْ شَبَّ كُنْ يَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ
 الْأَمْرُ مِنْهُ إِعْشَوْ شَبَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَعْشَوْ شَبَّ لَا
 تَعْشَوْ شَبَّ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَعْشَوْ شَبَّ مَعْشَوْ شَبَّ إِنْ مَعْشِي شَابًا
 دَرِصَلِ إِعْشَوْ شَابًا بُو دَاوَسَاكُنْ مَا قَبْلُشْ كَسُورَانَ مَا وِرَا مَا بَدَلْ
 كَرَدْنَا زَا إِعْشَوْ شَابًا كَسْتِ إِعْشِي شَابًا شَدَّ إِعْشَوْ شَبَّ وَرِصَلِ إِعْشِي شَابًا
 بُو دَرِصَلِ إِعْشِي شَابًا اسْمُ مَصْدَرٍ بُو دَوْنِ خَوَاسْتَنْدِ كِهَ اسْمُ مَصْدَرٍ رَا فَعَلَ مَا هِيَ
 مَعْلُومٌ سَا زَنْدَرُ كَرَدْنَا بِسُوِيِ اسْمُ مَصْلُوشْ كِهَ اسْمُ مَصْلُوشْ إِعْشَوْ شَابًا بُو دَرِصَلِ شَبَّ
 نَقْعَهُ بَدَلْ كَرَدْنَا لَفْ وَتَنْوِينِ مَصْدَرِي رَا حَذْفِ كَرَدْنَا زَا إِعْشَوْ شَابًا
 كَسْتِ إِعْشَوْ شَبَّ شَدَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ
 بَدَلْ كَرَدْنَا فَعَلَ صَحَّحَ رِبَاعِيٍّ مَجْرُودٍ بِرَبِّكَ بَابُ مَشْهُورِ آمَدَهُ اسْتَبْ رُوزِنِ فَعَلَّ يَفْعِلُ

مَعْشَوْ شَبَّ
 مَعْشَوْ شَبَّ
 مَعْشَوْ شَبَّ

اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 بعده در اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 از یک جنس هم آیدند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی را نقل کردند
 قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول در ثانی او غام کردند در بابی
 صیغها چیزی نکرده اند از جهت فوت شدن شرط او غام و متحرک ثانی تا از
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ تا شدند مجموعها می باشد اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 یقیناً در اصل اَشْعَرَاتِ بود اَشْعَرَاتِ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند در کردند بسوی اصلش
 اصلش اَشْعَرَاتِ بود و غیره ماضی را حذف کردند پس یک حرف از حروف
 آئین مضومه در اولش در آوردند تا قبل از حرکت کسر دادند آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از اَشْعَرَاتِ گشت اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 دو حرف از یک جنس هم آیدند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی

را نقل کردند با قبل را وند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را و زبانی بود عام
 کردند بخلاف جمعی مونت از جهت فوت شدن شرط او عام و متحرک ثانی تا از
 یَشْفِرُ وَيَشْفِرَانِ اِنْ كُنْتُمْ تَقْتُلُونَ تَقْتُلُونَ تَقْتُلُونَ تَقْتُلُونَ
 یَقْتُلُونَ اِنْ كُنْتُمْ تَقْتُلُونَ تَقْتُلُونَ تَقْتُلُونَ تَقْتُلُونَ
 قدر فرق اندک موجود است که حرکت انداخته شود با قبل داده میشود و در باب
 اَفْعَالٍ که عبارت از اَمْحَرَّحْمِیْرُ است حرکت با قبل داده می شود بدانکه از
 برای مثال شش باب مشهور آمده است باب اول از مثال اوی قیاس
 بِرَضْرَبٍ یَضْرِبُ سَبْرٌ فَرَضٌ یَفْعَلُ فَعْلًا فَعْلَةٌ اَمْحَرَّحْمِیْرٌ وَحَدٌّ
 یَعِدُّ وَعَدًّا یَعِدُّ فَهُوَ اَعِدُّ وَوَعِدٌ یُوعَدُ وَعَدًّا اَوْحِدَةٌ فَذَلِكَ
 مَوْعِدٌ لَمْ یُعَدَّ لَمْ یُوعَدَّ لَا یُعَدُّ لَا یُوعَدُّ اِنْ یُعَدُّ لَنْ یُوعَدَّ لَمْ یُوعَدَّ لِاَمْحَرَّحْمِیْرٍ
 مِنْهُ مَعِدٌّ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا یُعَدُّ وَلَا یُوعَدُّ وَالطَّرْفُ مِنْهُ مَوْعِدٌ وَاللَّامَةُ مِنْهُ مَوْعِدٌ
 وَمَعِيَاذُ الْجَمْعِ مِنْهُمَا مَوْاعِدٌ وَمَوَاجِدٌ وَفَعْلُ التَّفْصِيلِ مِنْهُ اَدْعَلُّ
 وَالْمَوْنُ مِنْهُ وَعَدَّیْ وَكُلُّ الْجَمْعِ مِنْهُمَا اَوْاعِدٌ وَوَعَدٌ - حِدَّةٌ دَرَاهِلٌ وَوَعْدَةٌ
 بُو كِسْرٍ مَرْدٍ اَوْ تَقْبَلُ بُو دَانَ رَا اِنْ اَخْتَمَ بَعْدَهُ التَّفَارِقُ السَّاكِنِیْنَ شَدَّ مِیَانَ وَاوَدَّ مِیْنَ
 وَاوْرَا حَذْفُ كَرْبِزِ حَرَكَتِ مَعْلُوقِ شَانِ بِالْبَعْدِ دَاوَدَتْ اَنْزِ وَوَعْدَةٌ كَسَتْ حِدَّةٌ شَدَّ
 وَحَدَّ مِیْلٌ وَعَدًّا بُو دَعْدًا اَسْمٌ حَمْدٌ بُو دِجُونِ خَرَا سَتَدُّ اَسْمٌ مَهْمَدٌ اَنْعَلُ اَضْمِ اَعْلَمُ سَاوَدَتْ
 حَوَالِ اَنْ اَلَتْ مَقْصِدٌ بِرَقْمَةٍ خَوْرَاتِي كَمَا اَنْتُمْ ثَانِي سَاكِنِ لِحَرَكَتِ تَمَّ دَاوَدَتْ بُو دِجُونِ مَهْمَدِي مَدَدَتْ كَرْبِزِ

وَعِيَتْ وَهَيَّتَا وَهَيَّتَ دُعِيَتْ وَوَعِدَتْ نَأَى يُوعَدُ وَرَأْسُ كَيْعِدٍ بُدِيْعِيٌّ مَفْعَلٌ
مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول
سازند رد و کردند بسوی وصلش که وصلش یُوْعَدُ بود حرف اول را حرکت فتمه
دادند با قبل آخر را حرکت فتح دادند تا از یُوْعَدُ گشت یُوْعَدُ شد یُوْعَدُ یُوْعَدُ اِنْ
یُوْعَدُ دَنْ تُوْعَدُ تُوْعَدَانِ یُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ
تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ
یُوْعَدُ مَفْعَلٌ مضارع مجهول بود اِنْ مَوْعُودٌ شَدَّ مَوْعُودٌ مَوْعُودٌ اِنْ مَوْعُودٌ
مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَاتٌ مَوْعُودَاتٌ مَوْاعِيْدٌ مَوْاعِيْدٌ مَوْاعِيْدَةٌ
لَمْ يَعْزِلْ لَمْ يَعْزِلْ لَمْ يَعْزِلْ لَمْ يَعْزِلْ لَمْ يَعْزِلْ لَمْ يَعْزِلْ لَمْ يَعْزِلْ لَمْ يَعْزِلْ
مجذبه معلومه در اول ایشان در آوردند اِنْ فَرْقِ نَدَارَنْدُ فَعْدُ رَأْسُ كَيْعِدٍ بُدِيْعِيٌّ
فعل مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را
امر حاضر سازند تا که علامت استقبال بود اِنْ را حذف کردند تا بی متحرک مانند
حاجت بهمزه وصلی مانند آخِرُش را وقف کردند اِنْ عِدْ شَدَّ مَوْعُودٌ مَوْعُودَةٌ
عِدْ مَوْعُودَةٌ عِدْ اِعْدَنْ عِدَنْ رَأْسُ كَيْعِدٍ بُدِيْعِيٌّ لَمْ يَعْزِلْ لَمْ يَعْزِلْ
با و متصل شد بعد از التقاء الساكنين شد میان دال و نون مدغمه علی غیر حده
چون التقاء الساكنين علی غیر حده در کلام عرب جائز نه بود و ال را حرکت
فتح دادند تا از عِدْ گشت عِدَنْ شد دیگر فرق ندارند عِدْتِ عِدَاتِ

عِدَّتْ عِدَّتَ عِدَاتٍ عِدْنَاتٍ عِدْنٌ عِدْنٌ عِدْنٌ مَوْعِدًا نَفْعٌ
 مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند پس به عوض اویم مفتوحه
 در اولش در آورند و تا قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش تنوین ممکن از برای
 علامت اسمیه در آورند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْعِدٌ مَوْعِدٌ مَوْعِدَانِ
 مَوْعِدَيْنِ هر دو تشبیه مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد بود و انحراف مَوْعِدَانِ شد در حالت
 رفع و یا مَوْعِدَيْنِ شد در حالتی نصب و جر مَوْعِدٌ جمع تکسیر مَوْعِدٌ است آه مَوْعِدٌ
 شد مَوْعِدٌ تصغیر مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد کبر بود و انحراف مَوْعِدٌ شد مَبْعِدٌ
 نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند به عوض
 اویم کسوره در اولش در آورند و انحراف مَوْعِدٌ شد مَبْعِدٌ و اوساکن تا قبلش
 مَسُورَانِ و او را ایسا بدل کردند تا از مَوْعِدٌ گشت مَبْعِدٌ مَبْعِدَانِ
 مَبْعِدَيْنِ هر دو تشبیه مَبْعِدٌ است انحراف مَبْعِدَانِ شد در حالت رفع و یا مَبْعِدَيْنِ شد
 در حالتی نصب و جر مَوْعِدٌ جمع تکسیر مَبْعِدٌ است مَبْعِدٌ اسم واحد چون خواستند
 که اسم واحد جمع بگیرند که بسوی اصلش که اصلش مَوْعِدٌ بود کسره میم را بغومه
 بدل کردند تا نی ساکن را نیز حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت
 جمع تکسیر در آورند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود و آن را حرکت کسره دادند
 تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مَوْعِدٌ گشت مَوْعِدٌ مَوْعِدٌ
 تصغیر مَبْعِدٌ است مَبْعِدٌ اسم واحد کبر بود و انحراف مَبْعِدٌ شد مَبْعِدٌ مَبْعِدَانِ
 مَبْعِدَيْنِ

بود حرف اول را حرکت ضممه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند مؤیعدا شد بیعدا
 مبعدان موعدا مؤیعدا آلت و سلی بهراه گیری الی آخر باب فرق ندارد
 باب دوم از مثال وادی قیاس بر باب ضرب بضمیمه ضربت بران
 یفعل فعلا آمده است همچون وَضَعُ یَضَعُ وَضَعًا فَهُوَ وَاضِعٌ وَوَضِعٌ
 یُوضَعُ وَضَعًا فَذَلِكَ مَوْضُوعٌ أَمْ یَضَعُ أَمْ یُوضَعُ لَا یُوضَعُ
 لَنْ یَضَعَ لَنْ یُوضَعَ لِیُضَعَ لِیُوضَعُ الْأَمْرُ مِنْهُ ضَمٌّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا
 تَضَعُ لَا تُوضَعُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَوْضِعٌ وَالْأَلْتُ مِنْهُ مَبِضَعٌ وَمَبِضَعَةٌ
 وَمَبِضَاعٌ وَالْحِجْمَةُ مِنْهَا مَوَاضِعٌ وَمَوَاضِيعٌ وَافْعَلُ التَّفْضِيلُ مِنْهُ
 أَوْضَعُ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ وَضَعِي وَبِجَمْعِ مِنْهَا أَوْضِعُ وَوَضِعٌ یَضَعُ وَرَأْسُ
 وَضَعٌ بُوْدُ وَضَعٌ فَعْلٌ ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع
 معلوم سازند یک حرف از حروف استین مفتوحه بسکون فاکمه در رأس آوردند
 ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش اعراب ضمی را آوردند تا از وضع گشت وضع
 شد بیده و اوضاع شد میان یا ی مفتوحه و کسر لازمی و این چنین فعل بود او را
 حذرت کردند تا از بوضع گشت بوضع شد بعد کسره ضا در اب فتحه بدل کردند از جهت
 مجاورت حرف حلق تا از بوضع گشت بوضع شد بوضع بضعان بضعون الخ
 دیگر مخالفت موجود نیست باب سوم از مثال یا ای قیاس بر باب ضرب بضمیمه
 ضرب همچون فَعْلٌ یَفْعَلُ فَعْلًا آمده است همچون یَسْتَمُ یَسْتَمِ سَمًّا فَهُوَ یَسْتَمِ
 آسان شدن

وَيَسِّرَ يُوَسِّرُ يَسَّرًا فَذَلِكَ مَيَسُّوْرٌ لَمْ يَسِّرْ لَمْ يُوَسِّرْ لَا يَسِّرُ وَلَا يُوَسِّرُ
 لَنْ يَسِّرَ لَنْ يُوَسِّرَ لِيَسِّرَ لِيُوَسِّرَ الْأَمْرَ مِنْهُ الْيُسْرُ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ
 لَا تَسِيرٌ لَا تُوَسِّرُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَيْسٌ وَالْأَلْتِمَةُ مَيْسٌ وَمَيْسَةٌ وَ
 مَيْسَارٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَيْسَارٌ وَمَيْسِيرٌ دَا فَعَلَ التَّفْصِيلُ مِنْهُ الْيُسْرُ وَالْمَوْنُثُ
 مِنْهُ يُسِّرُ دَا الْجَمْعُ مِنْهُمَا أَيَا يَسِّرُ وَيُسِّرَانِ بَابُ بَدْوْنِ أَمِّ مَفْعُولٌ كَمَا
 قَدَرِي فَرْقٌ دَارِنْدَا نَكَمَ مَيْسُوْرٌ دَا صِلَ يُوَسِّرُ بُو وَيُوَسِّرُ فَعْلُ مَضَارِعُ مَجْهُولٌ
 بُو دِيوْنِ خُوَا سَتَنَدُ كَمَا فَعْلُ مَضَارِعُ مَجْهُولٌ رَا أَمِّ مَفْعُولٌ سَا زَنَدَرُ كَرْدُ كَرْدِي سَوِي صَلَشُ
 كَمَا صَلَشُ يُسِّرُ بُو دَرْتِ مَضَارِعُ رَا حَذَفَ كَرْدِي بَعْوَضِ أَدِيمِ مَفْعُوْرٌ دَر
 اَوْشِ دَرَا وَرَدِنْدَا مَيْسُوْرٌ شَدَّ بَابُ چَهَارُمِ مَثَالِ وَا دِي قِيَاسِ بَرَعَلْمُ لَعَلْمُ عَلِيًّا
 آدَمَهَ اسْتِ چُونِ دَجَلٌ يُوَجِّلُ وَجَلًّا الْوَجْلُ تَرَسِدِنَ فَهَوَا وَاجِلٌ دَوَجِلٌ
 يُوَجِّلُ وَجَلًّا فَذَلِكَ مَوْجُوْلٌ كَمَا يُوَجِّلُ كَمَا يُوَجِّلُ لَا يُوَجِّلُ لَا
 يُوَجِّلُ لَنْ يُوَجِّلُ لَنْ يُوَجِّلُ لِيُوَجِّلُ لِيُوَجِّلُ الْأَمْرَ مِنْهُ
 الْإِجْلُ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تُوَجِّلُ لَا تُوَجِّلُ الظَّرْفُ مِنْهُ مَوْجِلٌ
 وَالْأَلْتِمَةُ مَيْجَلٌ وَمَيْجِلَةٌ وَمَيْجَالٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوْجِلٌ
 وَمَوْجِلٌ دَا فَعَلَ التَّفْصِيلُ مِنْهُ أَوْجِلٌ وَالْمَوْنُثُ يَتَجَلَّى دَا الْجَمْعُ مِنْهُمَا أَوْجِلٌ
 دَوَجِلٌ بَابُ نَجْمِ اَزْ مَثَالِ وَا دِي قِيَاسِ بَرَجِبَتِ يَجْسِبُ حَسْبًا آدَمَ اسْتِ چُونِ
 دَرِيمُ يَرِيمُ دَرَمًا الْوَرْمُ الْمَيْدِنُ فَهَوَا دَرِيمٌ دَوْرِيمٌ بُوْرِيمٌ دَرَمًا فَذَلِكَ مَوْرُوْمٌ

لَمْ يَرِمْ لَمْ يُورِمْ لَا يُورِمْ لَنْ يَرِمْ لَنْ يُورِمْ لِيَرِمْ لِيُورِمْ لَامِرٌ
 مِنْهُ رِمْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَرِمْ لَا تُورِمْ الظرف منه مَوْرِمٌ وَالْأَلْتَمَةُ مِنْهُ مَرِمْ
 وَمِيْرَمَةٌ وَمِيْرِمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَارِمٌ وَمَوَارِيْمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُ
 أَوْرِمٌ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ دُرْمِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَدَارِمٌ وَوَرِمٌ بَابُ شَمٍّ أَمْثَالُ
 وَادِي قِيَاسٍ بِرَشْرَتٍ تَشْرُفُ شَرَفًا أَمَدَةً اسْتِجْوَانٌ وَاسْمٌ يُوَسِّمُ دَسْمًا
 الْوَسْمُ وَغَيْرُهُادَانٌ فَهَوَّوْ سِيمٌ لَمْ يُوسِّمْ لَا يُوسِّمُ لَنْ يُوسِّمَ لِيُوسِّمَ
 الْاَمْرُ مِنْهُ أُوَسِّمُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تُوسِّمُ الظرف منه مَوْسِمٌ
 وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَالِيْمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُ أَدَسِّمُ وَالْمَوْنُثُ مِنْهُ مَسْمِيٌّ وَ
 الْجَمْعُ مِنْهُمَا أَوَاسِمٌ وَوَسْمٌ مَوْسِمٌ رَا از فعل مضارع مطلق بنا کردن حرف مضارع
 را حذف کردند بجای او هم مفتوحه در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسر دادند زیرا
 که ظرف از مثال کسور است مطلقا اما التباس نیاید بوزن فَوَعْلٌ مثل جَوْرَبٌ ^{عنه}
 زیاده الواو واصله الیم و در آخرش تونین ممکن از بسبب علامه اسمیه آوردند
 تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْسِمٌ شد بدانکه اجوف بر سر باب مشهور آمده
 است باب اول از اجوف وادی قیاس بِرَنْصَرٍ تَنْصُرُ تَنْصُرًا آمده است
 همچون قَالَ يَقُولُ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يَقَالُ قَوْلًا فَذَلِكَ مَقُولٌ لَمْ يَقُلْ
 لَمْ يَقُلْ لَا يَقُولُ لَا يُقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ يُقَالَ لِيَقُلَ لِيُقَالَ الْاَمْرُ مِنْهُ
 تَلٌّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَقُلْ لَا تُقَلُّ وَالظرف منه مَقَالٌ وَالْأَلْتَمَةُ مِنْهُ مَقْبَلٌ

و مِقُولًا و مِقُولًا و الجمعه منهنما مَقَابِلٌ و مَقَابِلٌ و افعال التفضیل منه
 اَقُولُ و المونث منه قَوْلِي و الجمعه منهنما اَقَابِلٌ و قَوْلٌ قَالَ و راصل قَوْلًا
 بود قَوْلًا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
 حرف اول و ثالث مفتوح بر فتح خود باقی گذاشته ثانی ساکن را حرکت فتح دادند
 تثنیة مصدری را حذف کردند تا از قَوْلًا گشت قَوْلٌ شد قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلًا
 قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلُنْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا قَوْلْتِنَّ
 قَوْلْتُ قَوْلْنَا بعده در قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلُوا قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا قَوْلْتِنَّ قَوْلْتِ
 مفتوح آن واو به الف بدل کردند تا از قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلُوا قَوْلْتِ
 قَوْلْنَا گشتند قَالَ قَالَ قَالُوا قَالَتْ قَالْتُمَا قَالْتُمْ قَالْتِ قَالْتُمَا قَالْتِنَّ
 قَوْلْتُمَا قَوْلْتِنَّ قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا قَوْلْتِنَّ قَوْلْتِ قَوْلْنَا و متحرک را قبلش
 مفتوح آن واو به الف بدل کردند بعده التاء الساکنین شد میان الف و
 لام الف را حذف کردند تا از قَوْلُنْ اَلْجُگشتند قُلْتُ قُلْتِ قُلْتُمَا قُلْتُمْ اَلْجُگشتند
 بعده فتح قاف را بضمه بدل کردند تا دالالت کند بر حذفیت و او متعلقه تا از
 قُلْتُ قُلْتِ اَلْجُگشتند قُلْنِ قُلْتِ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ قُلْتِ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ قُلْتِ
 قُلْنَا شدند مجزوم بهذا قال قَالًا قَالُوا قَالَتْ قَالْتُمَا قَالْتِنَّ قَالْتِ قَالْتُمَا قَالْتِنَّ
 قُلْتِ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ قُلْتِ قُلْنَا یَقُولُ در اصل قَالَ بود قَالَ فعل
 ماضی معلوم بود الخ و در دند بسوی اصلش که اصلش قَوْلٌ بود یک حسرت

از حروف اَسْتِین مفتوحه با سکون فاعلمه و راوش در آوردند ما قبل آخر حرکت
 ضممه دادند اَلَمْ یَقُولُ شَدَّ یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولَانِ تَقُولُ تَقُولَانِ یَقُولُونَ تَقُولُونَ
 تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولِینَ تَقُولَانِ تَقُولُنَّ اَقُولُ نَقُولُ بَعْدَهُ وَاوْتَحَرَّ
 ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کردند بما قبل دادند بعده
 التعار ساکنین شد میان و اولام در جمعی موش آن و او حذف کردند
 تا از یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولُونَ الی آخره گشتند یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولُونَ
 تَقُولُ تَقُولَانِ یَقُولُونَ تَقُولُ تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولِینَ تَقُولَانِ تَقُولُنَّ
 اَقُولُ نَقُولُ شَدَّ مَقَابِلُ در اصل یَقُولُ بود یَقُولُ فعل مضارع معلوم بود
 چون خوانند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند و کردند بسوی اصلش
 که اصلش یَقُولُ بود حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم جاب الف از بر لای علامت اسم فاعل در آوردند الف قاید شد بعده و او
 متحرک ما قبل مفتوح الف ساکنه را اعتبار نیست آن و او را به الف بدل کردند بعده
 التعار ساکنین شد میان الفین الف ثانی را بهمزه کسور بدل کردند تا از قاید گشت
 نَابِلٌ نَمَائِلٌ نَابِلَانِ نَابِلُونَ نَابِلَةٌ نَابِلَتَانِ نَابِلَاتٌ قَوْلٌ قَوْلَانِ قَوْلُونَ
 قَوْلَانِ قَوْلُونَ قَوْلِینَ قَوْلَانِ قَوْلِینَ قَوْلَانِ قَوْلِینَ قَوْلَانِ قَوْلِینَ قَوْلَانِ
 بر صحیح قیاس میباشد قَوْلٌ جمع تکسیر قَائِلٌ است قائل اسم واحد که بود انورد
 کردند بسوی اصلش که اصلش قَائِلٌ بود حرف اول و ثالث رابع را حرکت

فحه داوند الف و حدان را حذف کردند به عوض او در آخرش تا می متحرکه
منونه از برلئے علامت جمع تکسیر در آوردند تا از قاید گشت قَوَلْتُمْ شَدُّوْا نِيزِ جِ
تکسیر قَائِلٌ است قَائِلٌ اسم واحد مذکر بود الخ رد کردند بسوی اصلش که اصلش
قَائِدٌ بود حرف اول را حرکت ضممه دادند تا ثالث را مشدود ساختند حرکت فتحه
داوند الف و حدان را حذف کردند الخ قَوَّالٌ شَدُّوْا نِ خود قیاس کنید قَوَّالٌ
جمع تکسیر قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم واحده مونثه بود چون خواستند
که اسم واحده مونثه را جمع تکسیر سازند در کردند بسوی اصل که اصلش قَائِدَةٌ
بود حرف اول را برین حالت خود باقی گذاشتند تا می که قائل حرکت نه بود
آن را باو او مفتوحه بدل کردند سوم جا الف از برلئے علامت جمع تکسیر در
آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند تا و خون
را حذف کردند از جهت ضدیت و منع صرف تا از قاید گشت قَوَّالٌ شد
بعده و او واقع شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن را او را بهمه کسره
بدل کردند تا از قَوَّالٌ گشت قَوَّالٌ شد قَوَّالٌ و قَوَّالَةٌ هر دو مصغران قَائِلٌ
و قَائِلَةٌ است قَائِلٌ و قَائِلَةٌ هر دو اسمی کبریا بودند الخ رد کردند بسوی
اصلش که اصل ایشان قَائِدٌ و قَائِدَةٌ بودند حرف اول را حرکت ضممه دادند تا
که قائل حرکت نبود آن را باو او مفتوحه بدل کردند سوم جایا از برلئے علامت
تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از

که امی کبیران را امی مصفران سازند رد کردند بسوی حملش که اصل ایشان هتو و اول
 و مقو و اوله بودن جزین اول را حرکت غمه دادند از مقی و اول و مقی و اوله شدند بوده
 دا و ساکن با قبلش کموران و او را بیا بدل کردند از مقی و اول و مقی و اوله گشتند مقی و اول
 و مقی و اوله شدند بعد از او و با هم آمدند نخستین جزین ایشان کن بود و او را بیا بدل
 کردند تا از مقی و اول و مقی و اوله گشتند مقی و اوله شدند بود اجتماع نکات
 یا ایات شدند چون اجتماع ثلث یا ایات در کلام عرب مستکرمه پیدا شدند یا ای
 اول در ثانی او غام کردند ثلث را حذف کردند تا از مقی و اول و مقی و اوله
 گشتند مقی و اوله شدند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل
 در اصل بقول نقول انقول نقون بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه
 معلومه در اول ایشان رسا کردند آخر ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در سفر
 مفردات صحیح اللام بتی از واحده مؤنثه مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفرد شدند
 بعده التقاء الساکنین بخدی میان فاء و لام دا و ا حذف کردند لام تا از نقول
 نقول انقول نقول گشتند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل
 ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول
 نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول ان نقول
 ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان در آوردند آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در آخر تنذیه ها و در هر دو جمع

حرکت فتحه دادند سوم جالف از برای علامت جمع تکبیر در آوردند **المَقَاوِلُ**
 شد بجهه داو واقع شد بعد از الف زائده و این پهن ثقیل بود آن و او را
 بهمزه مکسوره بدل کردند تا از **مَقَاوِلُ** گشت **مَقَائِلُ** شد **مَقِئِلُ** تصغیر
مَقَالُ است **مَقَالُ** اسم واحد بکبر بود چون خواستند که اسم واحد بکبر را اسم
 واحد مصغر سازند در کردند سیوی اصلش که اصلش **مَقْوَلُ** بود حرف اول حرکت
 ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند
مُقَبِلُ شد بجهه داو یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را بیا
 بدل کردند یا در یا ادغام کردند تا از **مُقَبِلُ** گشت **مُقِئِلُ** شد **مَقَالُ** **مَقَا**
مَقَائِلُ **مُقِئِلُ** **مَقْوَلُ** نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضار را حذف
 کردند **المَقَاوِلُ** آلات فرقی ندارند مجرعه **مَقْوَلُ** **مَقْوَالُ** **مَقَائِلُ** **مُقِئِلُ**
مَقْوَلُ **مَقْوَلُ** **مَقَائِلُ** **مُقِئِلُ** **مَقْوَالُ** **مَقْوَالُ** **مَقَائِلُ**
مُقِئِلُ اعنال جمع تکبیر تصغیر است کبیری قدری فرقی دارند که **مَقَائِلُ** جمع
 تکبیر **مَقْوَالُ** است **مَقْوَالُ** اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر
 سازند سه تهم را بفتح بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتحه دادند سوم جالف از
 برای علامت جمع تکبیر را آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکبیر بود آن حرکت
 کسره دادند ثمین اخذ کردند تا از **مَقْوَالُ** گشت **مَقْوَالُ** **مَقْوَالُ** **مَقْوَالُ**
 تا بعبیه **مَقْوَالُ** پس الف ساکن ماقبلش مکسور **المَقَاوِلُ** شد بجهه داو واقع

بَبِعُوا بَبِعَتْ بَبِعْتَا لَشَدَّ بَاعٌ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتَا شَدَّ دَوْرٌ بَبِعْنَ
 بَبِعَتْ بَبِعْتَا بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ
 آن ثواب الف بدل کرد بوجه اتقاء الساکنین شد میان الف و عین الف را حذف
 کردند تا از عین بَبِعْتِ الی گشتند بَبِعْتِ بَبِعْتِ بَبِعْتِ بَبِعْتِ بَبِعْتِ بَبِعْتِ بَبِعْتِ بَبِعْتِ
 تا دلالت کند بر حذفیت یا تا از بَعْنِ اذ گشتند بَعْنِ بَعْتِ بَعْتَا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتَا
 بَعْتَنْ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ
 بَعْتَا بَعْتَا بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ بَعْتُمْ
 معلوم بود از ذکر در سبوی صلش که صلش بَبِعُ بود یک حرف از حروف اَنین مفهوم
 با سکون فاکلمه در اولش در آوردند اذ بَبِعُ شد بوجه یا متحرک ما قبلش حرف صحیح
 ساکن حرکت یار را نقل کرده بما قبل ناند بوجه اتقاء الساکنین شد میان
 یا و عین در جمعی مؤنث یا را حذف کردند تا از بَبِعُ گشت بَبِعُ شَدَّ بَبِعُ بَبِعَانِ
 بَبِعُونَ بَبِعُ بَبِعَانِ بَبِعْنَ الخ این باب فرق ندارد غیر از اسم مفعول مَبِعُ
 در اصل بَبِعُ بود مَبِعُ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع
 مجهول را اسم مفعول سازند زد کردند سبوی صلش که صلش بَبِعُ بود حرف مضارع
 را حذف کردند بوجه عوض او میم مفتوحه در اولش در آوردند اذ بَبِعُونَ شد بوجه یا متحرک
 ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یار را نقل کردند بما قبل ناند بوجه اتقاء الساکنین
 شد میان واو و یا یا را حذف کردند تا از بَبِعُونَ گشت مَبِعُونَ شد بوجه ضممه بار

بکسر و بدل کردن تا دلالت کند بر حذفیت یا تا از ^{مبتدع} گشت ^{مبتدع} شد بوجه
 داو ساکن ماقبلش مکسور آن واو را بیا بدل کردند تا از ^{مبتدع} گشت ^{مبتدع}
 شد این باب دیگر فرق ندارند تا مل باب سوم از اجوت دادی قیاس بر باب
 عَلِمَ يَعْلَمُ عَلِمًا آید است همچون خَانَ يَخَانُ خَائِفٌ وَخَيْفٌ يَخَافُ
 خَوْفًا فَذَلِكَ مَخَوِّفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يَخَفْ لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَنْ يَخَافَ
 يَخْفَ يَخْفُ الْأَمْرُ مِنْهُ خَفٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يَخْفُ لَا يَخْفُ وَالظَّنُّ مِنْهُ
 فَخَافٌ وَالْكَالَةُ مِنْهُ مَخَوِّفٌ وَخَوْفٌ فَهُوَ وَجُوفٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَخَائِفٌ وَخَائِفَةٌ
 وَفَعَلَ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَحْوَفٌ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ خَوْفِي لَوْ تَجَمَّعَ مِنْهُمَا أَخَافُ وَخَوْفٌ
 خَافَ وَرَهْلٌ خَوْفًا بَوْدَ خَوْفًا أَسْمُ مَعْدُ بَوْدَ الْخَوْفِ حَرْفٌ أَوَّلٌ وَثَالِثٌ رَافِعٌ دَادٌ نَدِيمٌ
 قَبْلَ آخِرِ أَحْرَسَتْ كَسْرَهُ دَانٌ تَنْوِينٌ مَعْدُورِي رَاحِظٌ كَرِيمٌ أَزْخَوْفًا كَسَتْ تَبَوُّفٌ
 شَدَّ خَوْفٌ خَوْفًا خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 مَفْرُوحٌ أَنْ دَاوُدَ رَابِعٌ بَدَلُ كَرِيمٌ أَزْخَوْفٌ خَوْفًا خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 خَافَ خَافًا خَافُوا خَافَتْ خَافَتْ شَدَّ دَرَجِيْنَ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوْفٌ
 حَرَكَةُ مَاتِلٍ بَعْدَ التَّعَادُلِ السَّكِينِ مِثْلَ مِيَانِ دَاوُدَ قَا وَدَاوُدَ كَرِيمٌ أَزْخَوْفٌ
 خَوْفٌ الْكَسْبُ خَفَنَ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ

شدند یخات در اصل یخات بود یخات فعل ماضی معلوم الخ در گذرند بسوی صلش که
 اصلش خوف بود یک حرف از حرفون اَتَبَن مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش
 در آوردند ما قبل آخر حرکت نخبه دادند در آخرش اعراب نمی در آوردند تا از خوف گشت
 یخون شد بوجه و اذ متحرک قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و اذ را نقل کرده بما قبل
 دادند بوجه و اذ ساکن ما قبلش مفتوح آن و اذ را به الف بدل کردند تا از خوف
 گشت یخات شد باقی این باب تیاس مست فرقی ندارند با آنکه فعل ناقص بر
 شش باب مشهور آمده است باب اول از ناقص دادی تیاس بر نصه یضو
 نصوا آمده است همچون دعایید دعاء اود دعوا ففوداع ودعی یدعی
 دعاء اود دعوا فذاک ^{فراست} مدعولم یدع لم یدع لایدعوا لایدعی ان یدعوا
 کن یدعی لیدع الامر منه ادع والنهی عنه لا تدع لا
 تدع والظرف منه مدعی والالیه منه مدعی ومیدعوات و
 مدعاء وجمع منهما مذایع ومداعی وفعال التفضیل منه ادعی والمثبت
 منه دعی وجمع منهما اذعی ودعی دعاء در اصل دعاء و اذ و اذ واقع شد
 بعد از الف زانده و این چنین نقل بود آن و اذ را بهز مفتوحه بدل کردند تا از دعاء
 گشت دعاء شد دعاء در اصل دعاء اذ بود دعاء اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر
 را فعل ماضی معلوم سازند ز کردند بسوی صلش که صلش دعاء و اذ بود ضم دال الفتح بدل
 کردند الف تنوین مصدری را حذف کردند تا از دعاء داشت دعوا شد بوجه و اذ متحرک ما قبلش

مفتوح آن و او را با الف بدل کردند تا از دَعْوَا گشت دَعَا شد دَعْوَا بر حال فتح دست
 دَعْوَا در اصل دَعْوَا بود و او متحرک اقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند بعد
 التقاء الساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تا از دَعْوَا گشت دَعْوَا
 شد دَعْت در اصل دَعْوَتْ بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را با الف بدل کردند
 بعد التقاء الساکنین شد میان الف و تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از دَعْوَتْ
 گشت دَعْت شد دَعْتَا در اصل دَعْوَتْنا بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را با الف
 بدل کردند بعد التقاء الساکنین شد میان الف و تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از
 دَعْوَتْنا گشت دَعْتا شد باقی بر حال خود است مجموعه صنع این است دَعَا دَعْوَا دَعْوَا
 دَعْت دَعْتَا دَعْوَنْ دَعْوَتْ دَعْوَمَا دَعْوَمَمْ دَعْوَتْ دَعْوَمَا دَعْوَمَنْ دَعْوَمَمْ
 یَدِ عَمَّ در اصل دَعَا بود دَعَا فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل
 مضارع معلوم سازند در کردند بسوی فعلش که فعلش دَعْوُ بود یک حرف از حروف اَ تین
 مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند قبل آخر حرکت فمه دادند در آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از دَعْوَا گشت یَدِ عَمَّ شد بعد در یَدِ عَمَّ دَعْوَا دَعْوَمَا دَعْوَمَنْ دَعْوَمَمْ
 فعلیل بود آن را انداختند تا از یَدِ عَمَّ دَعْوَمَا دَعْوَمَنْ دَعْوَمَمْ شد بعد دَعْوَمَا دَعْوَمَنْ
 شدند یَدِ عَمَّ دَعْوَمَنْ بر حال خود است یَدِ عَمَّ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَنْ در اصل یَدِ عَمَّ
 دَعْوَمَنْ بودن ضمیر بر او فعلیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میا و
 داد و ادوی را حذف کردند تا از یَدِ عَمَّ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَنْ گشت یَدِ عَمَّ دَعْوَمَنْ

شدند **تَدْعُوْنَ** در اصل **تَدْعُوْنَ** بود کسره بر فاء ثقیل بود آن را انداختند نفس کردند
 بماتیل اند بعد از سلب حرکت یا قبل بوده التقاد الساکنین شد میان او یا واو را حذف
 کردند تا از **تَدْعُوْنَ** گشت **تَدْعُوْنَ** شد مجرور هاست **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ**
تَدْعُوْنَ **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **تَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **تَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **تَدْعُوْنَ**
تَدْعُوْنَ **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ**
 بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند در کردند بسوی صلش که صلش
يَدْعُوْنَ بود حرف مضارع است را حذف کردند **يَدْعُوْنَ** شد مجرور واو متحرک یا قبلش که
 آن واو را بیابا بدل کردند تا از **يَدْعُوْنَ** گشت **يَدْعُوْنَ** شد مجرور ضمیر بر یا ثقیل بود آن را
 انداختند بعده التقاد الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و تنوین بماتیل
 دادند تا از **يَدْعُوْنَ** گشت **يَدْعُوْنَ** شد **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** هر دو تشبیه **يَدْعُوْنَ** است
يَدْعُوْنَ **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ**
 که صلش **يَدْعُوْنَ** بود در آخرش الف برائی علامت تشبیه رحالت رفع **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ**
 حالت رفع و یاد **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ**
يَدْعُوْنَ **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ**
 الساکنین شد میان واو و یا و میان یا و ی اولی را حذف کردند تا از **يَدْعُوْنَ**
يَدْعُوْنَ **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ** **يَدْعُوْنَ**
 مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را اسم واحد مؤنثه سازند در کردند بسوی صلش که

اصلش دایمی بود در آخرش تائی متحرکه منونه از برای علامت تائینش را آورند از دایمیته
 شد دایمیتان در اعیانین هر دو تشبیه دایمیته است از دایمیتان شد در حالت رفع
 و یاد اعیانین شد در حالتی نصب جردایمیته جمع مؤنث سالم دایمیته است دایمیته
 اسم واحد مؤنثه بود چون خواستند از دایمیتا که شد بجهه در حزن از یک جنس هم آمدند اولی را
 خاف کردند از دایمیتا که گشت دایمیتا که شد دعای جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد
 مذکر بود چون فراموشی که اسم واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود
 حزن دل و ثالث ذایع را حرکت فتحه دادند الف حدان اخذت کردند به عوض آورد در آخرش تائی
 متحرکه منونه از برای علامت جمع تکسیر در آوردند تا از دایمی گشت دایمیته شد بجهه یا
 متحرک با قبلش مفتوح آن یا با الف بدل کردند تا از دایمیته گشت دعای که شد بجهه فتحه
 دل را بضم بدل کردند تا التباس جمع با مفرد انیا بد همچون صلوات و ذکاة و دعای از دعای
 گشت دعای که شد دعای نیز جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم
 واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود حزن دل را حرکت ضمیه
 دادند ثانی است در و ساختند حرکت فتحه او در الف حدان اخذت کردند چه نام جا الف از
 برای علامت جمع تکسیر در آوردند در آخرش تنوین ممکن آوردند تا از دایمی گشت دعای که شد بجهه
 یا واقع شد بجهه ز سبب نامزد و این چنین فعل بود آن یا بجهه مضمومه بدل کردند تا از دعای
 گشت دعای که شد دعای نیز جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد مذکر بود که اصلش دایمی بود حزن
 اول را حرکت ضمیه از ثانی است در و ساختند حرکت فتحه دادند ثانی حدان اخذت کردند تا از

دَرِیْ کُوْعِیْ شَد بَعْدَهُ فَمَهْ بِرِیَاقِیْلِ یُوْدَانَ رَا اِنْدَاخْتَد بَعْدَهُ التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا یَاوَد
 تَنْوِیْنَ یَا رَاخْتَدَنْ کَرِیْدَنْ دَوْنُوْیْنَ بِمَا قَبْلُ اِدْنَدَا تَا اَزْ دُوْعِیْ گُشْت دُوْعِیْ شَد دُوْعِیْ جَمْعُ تَمْکِیْبِر
 دَوَاعِیَّةٌ اَسْت دَوَاعِیَّةٌ اَسْمٌ وَا حِدَةٌ مَوْنَشَةٌ یُوْدِیْنَ خَوَاسْتَنْدَ کَهْ اَسْمٌ وَا حِدَةٌ مَوْنَشَةٌ رَا جَمْعُ تَمْکِیْبِر
 یُوْدِیْنَ دُوْعِیْ صِلَشْ کَهْ صِلَشْ دَوَاعِیَّةٌ یُوْدِیْنَ اَوَّلُ بَرِیْ اَلْتِ خُوْدِ بَانِیْ گُشْت اَسْتَدَا ثَانِیْ کَهْ
 قَابِلُ حَرِکْتِ نَبُوْدَانَ رَا یَاوَدُ مَفْتُوحَةٌ بَلْ کَرِیْدَنْ اَلْخُوْدِ دُوْعِیْ شَد بَعْدَهُ فَمَهْ بِرِیَاقِیْلِ یُوْدَانَ
 رَا اِنْدَاخْتَد لَسْ بِرِیْ خُوْصُ حَرِکْتِ اَوْتَمُوْیْنَ دُوَادِرْدَنْدُ بِنِ تَنْوِیْنَ عَوْضُ سَتِ و تَنْوِیْنَ
 عَوْضُ دَرِغِیْبِیْ نَصْرَتِ جَانِزِ سَتِ بِنِ هِ التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا یَاوَد تَنْوِیْنَ یَا رَاخْتَدَنْ
 کَرِیْدَنْ دَوْنُوْیْنَ رَا بِمَا قَبْلُ وَا دِنْدَا تَا اَزْ دَوَاعِیْ گُشْت دُوَاعِیْ شَد دُوْعِیْ دُوْعِیْ هَرِیْدُو
 مَصْخَرَانِ دُوَاعِیَّةٌ اَسْت دَوَاعِیَّةٌ هَرِیْدُو اَسْمِیْ لَمْکِیْرَانِ یُوْدِیْنَ اَلْخُوْدِ کَرِیْدَنْ دُوْعِیْ
 صِلَشْ کَهْ صِلَشْ دُوْعِیْ دَوَاعِیَّةٌ یُوْدِیْنَ اَوَّلُ رَا حَرِکْتِ فَمَهْ دَا دِنْدَا ثَانِیْ کَهْ قَابِلُ حَرِکْتِ یُوْدِیْنَ
 اَن رَا یَاوَدُ مَفْتُوحَةٌ بَلْ کَرِیْدَنْ اَلْخُوْدِ دُوْعِیْ دُوْعِیْ شَد بَعْدَهُ دُوْعِیْ فَمَهْ بِرِیَاقِیْلِ یُوْدَانَ
 ثَقِیْلِ یُوْدَانَ رَا اِنْدَاخْتَد بَعْدَهُ التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا تَنْوِیْنَ یَا رَاخْتَدَنْ کَرِیْدَنْ
 تَا اَزْ دُوْعِیْ گُشْت دُوْعِیْ شَد مَجْمُوعَةٌ صَبِیْحِ اِنِ سَتِ دُوَاعِیَّانِ دَا عَوْثُ
 دَوَاعِیَّةٌ دَا عِیْنَانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ
 دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ
 دَا دِنْدَا قَبْلُ اَخْرَ اَحْرَکْتِ کَسُوْدَا دِنْدَا اَزْ دُوْعِیْ گُشْت دُوْعِیْ شَد بَعْدَهُ وَا دُوْعِیْ تَمْکِیْبِر
 اَن وَاوَدَا بِمَا بَلْ کَرِیْدَنْ اَزْ دُوْعِیْ گُشْت دُوْعِیْ شَد دُوْعِیْ دَوَاعِیَّانِ دَوَاعِیَّانِ

دُعِينِ دُعِيْتِ دُعِيْتِمَا دُعِيْتِمُ دُعِيْتِ دُعِيْتِمَا دُعِيْتِنِ دُعِيْتِ دُعِيْنَا
 بعده دُعُوا در اصل دُعِيُو بود - ضممه بر یا ثقیل بود آن را نقل کردند بما
 قبل دادند بعد از سب حرکت با قبل بعده التقاء الساکنین شد میان دا و و یا یا را
 حذف کردند تا از دُعِيُو گشت دُعُوا شد یَدْعُو در اصل یَدْعُو بود تا فعل مضارع
 معلوم بود الخ یَدْعُو شد یَدْعُو یَدْعُو یَدْعُو یَدْعُو یَدْعُو یَدْعُو یَدْعُو
 تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 در یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 کردند بعده یا متحرک با قبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند تا از یَدْعُو الخ یَدْعُو تَدْعُو
 اَدْعُو تَدْعُو شدند در یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 را با یا بدل کردند تا از یَدْعُو الخ یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 دا و چهارم جا واقع شد با قبل او ضممه نبود آن را با یا بدل کردند تا از یَدْعُو الخ یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 الساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند تا از یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 و در یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 از یَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 قبل او ضممه نبود آن را با یا بدل کردند تا از تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو تَدْعُو
 با قبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند پس التقاء الساکنین شد میان الف و یا الف را

تصغیر مدعی است مدعی اسم واحد مکبر بود چون خواستند که اسم واحد کبر را اسم
واحد مصغر سازند که در ذنب سومی هلسش که هلسش مدعی بود حرف اول را حرکت
ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جایا از برای علامت تصغیر در
آوردند حرفن که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از مدعی گشت
مدعی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل او اندتا از مدعی گشت مدعی
شد مدعی مدعیان مدعی مدعی مدعی را نیز از فعل مضارع مطلق بنا
کردند حرف مضارعت را حذف کردند بجای او هم کسوره در او ش در آه دند ما
قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت لمینه آوردند
تا از فعل مضارع مطلق گشت مدعی شد بعد و او واقع شد بموضع چهارم
ما قبل او ضم نبود آن را در اینجا بدل کردند تا از مدعی گشت مدعی شد
بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل او اندتا از مدعی گشت مدعی
شد قیاس بر وزن ست تکرار بکار نیست مجموعه هذا مدعی مدعیان مدعی
مدعی مدعیان را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف
کردند بجای او هم کسوره در او ش در آه دند ثالت و رابع را حرکت فتحه دادند در
آخرش آئی متحرکه نمونه از برای علامت آلت وسطی در آه دند تا از فعل مضارع مطلق

گشت **مَدَّ عَوْثًا** شد بعبده **وَاو** متحرک ماقبلش مفتوح آن **وَاو** را به الف بدل کردند
تا از **مَدَّ عَوْثًا** گشت **مَدَّ عَاثًا** شد **مَدَّ عَاثَانِ** **مَدَّ عَاثَيْنِ** هر دو تشبیه
مَدَّ عَاثًا است **الو** که هملش **مَدَّ عَوْثًا** بود در آخرش الف از برائے علامت تشبیه
در حالت رفع **الو** **مَدَّ** اِی جمع تکبیر **مَدَّ عَاثًا** است **مَدَّ عَاثًا** اسم واحد کبیر بود **الو**
رد کردند بسوی هملش که هملش **مَدَّ عَوْثًا** بود کسرویم را به فتح بدل کردند ثانی
ساکن را حرکت فتح دادند سوم **جَا** الف **الو** **مَدَّ** اِی عمو شد بعبده **وَاو** متحرک ماقبلش
کسور آن **وَاو** را بیا بدل کردند تا از **مَدَّ اِعْوُثًا** گشت **مَدَّ اِعْمُ** شد بعبده ضم بر
یا ثقیل بود آن را انداختند پس به عوض حرکت یا تومین در آوردند **الو** تا از **مَدَّ اِعْمُ**
گشت **مَدَّ اِعْمُ** شد **مَدَّ اِعْمُ** تعنیر **مَدَّ عَاثًا** است **مَدَّ عَاثًا** اسم واحد کبیر بود
الو که هملش **مَدَّ عَوْثًا** بود در حین اول را حرکت ضم دادند ثانی ساکن را حرکت فتح
دادند **الو** **مَدَّ اِعْمُ** شد بعبده **وَاو** متحرک ماقبلش کسور **الو** **مَدَّ اِعْمُ** شد **مَدَّ عَاثًا**
مَدَّ عَاثَانِ مکذّب **مَدَّ اِعْمُ** **مَدَّ عَاثًا** را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند
حرف مضارعت **لُ** حذف کردند **الو** **مَدَّ عَاثًا** شد بعبده **وَاو** واقع شد بعد از الف
زائده **الو** **مَدَّ عَاثًا** شد **مَدَّ عَاثَانِ** **مَدَّ عَاثَيْنِ** هر دو تشبیه **مَدَّ عَاثًا** است
مَدَّ عَاثًا اسم واحد بود **آه** **مَدَّ** اِی جمع تکبیر **مَدَّ عَاثًا** است **مَدَّ عَاثًا** اسم واحد
بدون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر سازند رد کردند بسوی هملش که هملش **مَدَّ عَاثًا**
بود کسرویم را بفتح بدل کردند **الو** مضارع **مَدَّ اِعْمُ** **مَدَّ اِعْمُ** **مَدَّ اِعْمُ** **مَدَّ اِعْمُ** **مَدَّ اِعْمُ** ساکن

ما قبلش کسور آن الف را بیا بدل کردند تا از بهر النقص گشت مَدَّ اَعِيْمُوْ شَد
بعده فَاوْ اَيَا بِيْمْ آید و نخستین حرف ایشان ساکن اَلْوَمَدَّ اَعِيْمُوْ شَد مَدَّ اَعِيْمُوْ شَد
القیاس است و مَدَّ اَعِيْمُوْ شَد عَاءُ اِنْ مَهَلْ اَعِيْمُوْ شَد اَعِيْمُوْ شَد اَعِيْمُوْ شَد اَعِيْمُوْ شَد
معلوم بنا کردند حرف مضارعت را غایت کردند بجای او همزه مفتوحه تفضیلیه در
آوردند اَلْوَمَدَّ اَعِيْمُوْ شَد بعه و او چهارم جا واقع شد ما قبل او همزه نبود آن را بیا بدل کردند
تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعُوْ شَد بعه یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را با الف بدل
کردند تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعُوْ شَد اَدْعِيَانِ اَدْعِيَانِ هر دو تشبیه اَدْعُوْ شَد است
اَدْعُوْ شَد اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشبیه سازند و کردند بر روی
صفتش که صفتش اَدْعُوْ بود در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع
تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعُوَانِ اَدْعُوَانِ شَد بعه و او چهارم جا واقع شد ما قبل او همزه
نمود آن را بیا بدل کردند تا از اَدْعُوَانِ اَدْعُوَانِ گشتند اَدْعِيَانِ اَدْعِيَانِ
شدند اَدْعُوَانِ اَدْعِيَانِ هر دو جمع مذکر است اَلْوَمَدَّ اَعِيْمُوْ شَد جمع تکبیر
اَدْعُوْ شَد اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکبیر سازند
و کردند بر روی صفتش که صفتش اَدْعُوْ بود حرف اولی بر حالت خود بان گذاشتند ثانی
ساکن را حرکت فتح دادند آه اَدْعُوْ شَد بعه و او متحرک ما قبلش کسور آن را بیا بدل
کردند تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعُوْ شَد بعه حرکت یازدهم افتاد پس بعضی حرکت
یا تینم دادند و این تینم عوض است اَلْوَمَدَّ اَعِيْمُوْ شَد اَدْعُوْ شَد اَدْعُوْ شَد اَدْعُوْ شَد

اذعی اسم واحد کبر بود الخ مجرور به اذعی اذعیان اذعون اذراع اذیع دخی
 در اصل اذعی بود اذعی اسم واحد مذکر بد چون خواستند که اسم واحد مذکر را کم واحد
 مؤنثه سازند و گردند بر وی هایش که هایش اذعو بود همزه را حذف کردند تا بی ساکن
 را حرکت ضمه دادند با سکون بین کلمه ضمه و او را بفتح بدل کردند در آخرش الف مقصومه
 از برای علامت اسم تفضیل مؤنثه سازد و ند تا از اذعو گشت دخی شد بعد و او را با بدل
 کردند تا از دخی گشت دخی شد دعیان دعیان هر دو تثنیه دخی است دعی اسم
 واحد مؤنثه بود الخ و در آخرش الف از برای علامت تثنیه در حالت رفع و یا بادر حالتی نصب و جر و
 نون مکسره عوض از حرکت رفعی مفروده آخرش در آوردند بعد انتقاد الساکنین شد بیان
 الفین در حالت رفع و میان الف و در حالتی نصب جر الف ایامی مقصومه بدل کردند تا از دخی
 گشت دعیان شد در حالت رفع و یا حقیقین شد در حالتی نصب جر بوده یا متحرک
 ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یا او را با قبل دادند یا در یا ادغام کردند تا از دعیان
 دعیان گشتند دعیان حقیقین شدند دعیان جمع مؤنثه سالم دخی است الخ
 بعد انتقاد الساکنین شد میان الفین الف اولی را بیامی مقصومه بدل کردند تا از دخی
 گشت دعیان شد بعد یا متحرک قبلش حرف صحیح ساکن الخ دعیان شد دخی جمع
 تکمیل دخی است دخی اسم واحد مؤنثه بد چون خواستند که اسم واحد مؤنثه را جمع
 تکمیل سازند حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتن ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند فتوی یا
 را بضمه بدل کردند الف مقصومه را حذف کردند تا از دخی گشت دخی شد بعد یا متحرک

با قبلش مفتوح آن یا را به الف بدل کردند تا از دعوی گشت دعوی شد و دعوی در اصل
 بود دعوی اسم خاصه مکبره بود چون لم دعوی شد مجرّمه هذا دعوی زعیان دعویا دعوی
 دعوی باب هم از ناقص یای تیناس بر ضربت تضرّب آمده است چون می یوزعی
 زعمیا الرمی تیر انداختن فهو رام و رمی می یوزعی رمیا فذل امر می لم یوزیم لم یوزیم
 لا یوزعی لا یوزعی کن یوزعی کن یوزعی الیوزیم الیوزیم الا امر منه امرم والنهی
 عنه لا تزیم لا تزیم انظرن منه فرمی والاله منه فرمی وهر ما تا
 وهر ما ع و الجمع منهما امر ام وقر ای و انقل تفصیل منه امر می و الموندت منه
 ترمیی و الجمع منهما امر ام ورمی فرمی را از فعل مضارع مطلق بنا کردند و حرف
 مضارعت را حذف کردند بجای او میم مفعول در آوردند ما قبل آخر افتحه دادند زیرا
 که گفته شد بیت

یُفَعِّلُ مَفْعِلٌ اسْتِ الْاَزَانِقِصِ اے کمال
 غیر از یُفَعِّلُ مَفْعِلٌ اسْتِ الا که باشد

از مثال دور آخرش تنوین ممکن در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت رموی شد
 ضممه بر یا تفعل بود انداخته جده التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
 کردند و تنوین را بما قبل دادند رموی شد با سبب ناقص ای قیاس عظیم یعلم علیما آمده
 چون س رضی یرضی امر ضمایا الرضی نوشنود شدن فهو راض و رضی یرضی امر ضمایا
 فذل امر رضی لم یرض لم یرض لا یرضی لا یرضی کن یرضی کن یرضی کن یرضی

لِيُرَضَ لِيُرَضَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضٌ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تُرَضُ لَا تُرَضُ الْإِظْنُ مِنْهُ مِنْ فِعْلٍ
 وَالْأَلْتَمَعُ مِنْ مَرَى وَهَرَضًا لَا وَهَرَضًا عَوَّجًا وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَرْضٌ مِنْ أَرْضِي وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ
 أَرْضِي الْمَوْنَةُ مِنْهُ مَرْضِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَرْضٌ وَرَضِيٌّ بَابُ جِهَانٍ مِنْ نِقَاسٍ بِرَعْلَمٍ
 تَقْلِيمٌ هَلَا آمَهُ اسْتِجَانٌ خَشْيٌ خَشْيًا الْفَتْحُ تَرِيدٌ نَهْوًا شِئْ وَخَشْيٌ مَجْشَى خَشْيًا
 فَذَلِكَ مَجْشَى لَمْ يَجْشَ لَمْ يَجْشَ لَا يَجْشَى لَا يَجْشَى لَنْ يَجْشَى لَنْ يَجْشَى لَنْ يَجْشَى لَنْ يَجْشَى لَنْ يَجْشَى
 إِخْشٌ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تُخْشَى وَلَا تُخْشَى وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَخْشَى وَالْأَلْتَمَعُ مِنْهُ مَخْشَى
 وَخَشْيًا لَا وَخَشْيًا عَوَّجًا وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَخْشَى وَخَشْيًا شِئْ وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ أَخْشَى وَالْمَوْنَةُ
 مِنْهُ مَخْشَى وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَخْشَى وَخَشْيٌ بَابُ تَجْمِيمٍ نَاتِقٌ بِأَيِّ تِقَاسٍ بِرَمْنَعٍ بِمَنْعٍ وَمَنْعًا
 آمَهُ سَتٌ وَجَنْ مَرَى مَرَى مَرَعِيًّا وَرَعِيًّا الرَّعْيُ وَالرَّعِيَّةُ جَرَانِيْدٌ وَنَهْوٌ دَاشْتَنُ نَهْوٌ
 نَهْوَرًا عِ مَرَعِيٌّ مَرَعِيٌّ مَرَعِيًّا وَرَعِيَّةٌ فَذَلِكَ مَرَعِيٌّ لَمْ يَرَعِ لَمْ يَرَعِ لَمْ يَرَعِ لَمْ يَرَعِ لَمْ يَرَعِ
 مَرَعِيٌّ لَنْ يَرَعِيَ لَنْ يَرَعِيَ لِيُرَعِ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضٌ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تُرَعِ
 لَا تُرَعِ الْظَّرْفُ مِنْهُ مَرَعِيٌّ وَالْأَلْتَمَعُ مِنْهُ مَرَعِيٌّ وَهَرَضًا عَوَّجًا وَالْجَمْعُ
 مِنْهُمَا مَرَعِيٌّ وَهَرَضِيٌّ وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ أَرْضِيٌّ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ مَرَعِيٌّ وَالْجَمْعُ
 مِنْهُمَا أَرْضٌ وَرَعِيٌّ بَابُ شَمِّهِمْ أَوْ نَاتِقٌ أَوْ نِقَاسٍ بِرَشْرَتٍ لَيْشْرَتٍ شَرَفًا آمَهُ
 اسْتِجَانٌ وَجَنْ رَحُوٌّ يَرْحُوٌّ رَحُوًّا وَرَحُوًّا الرَّحْوَةُ شَرْتٌ نَهْوٌ رَحِيٌّ لَمْ يَرْحَمْ
 لَا يَرْحَمُ لَنْ يَرْحَمَ لِيُرْحَمَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضٌ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تُرْحَمُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ
 مَرْحَمِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُ مَرْحَمِيٌّ وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ مَرْحَمِيٌّ وَالْمَوْنَةُ مِنْهُ مَرْحَمِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا

اخراج و غنی۔

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طالبان با تمکین و علماءِ اسخین را معلوم باد اگر چه مرتبہ بندہ نہ اینست کہ
 در خصوص صحت کلام کتاب یا غلطی آن اشاره کند ولیکن با بقبار حُرین اخلاق بزرگان
 که چشم از عوالم زیر دستان می‌پوشند و در افتخاری جرائم کهنتران نکوشند در حضور می‌گویم
 که کتاب صرف میر تقی ازین در اکثر اعلاها و صیغها بسیار غلطی داشت و نسخه ناضل
 مرحوم ملا دلی محمد اخذ صاحب اگر چه صحیح بود مگر به سبب طوالت منقض به ملالت گردید و
 بآن نسخه صرف میرزایاب هم بود لذا بحکم ضرورت این خادم علماء احمد عبدالرزاق
 با قلت بضاعت خود در وقت کوتاه تعمیم نمودم از اخلاق محموده بزرگان چنین توقع دارم
 که اگر خطا یا نقصان به بیند آن را اصلاح نموده و این منقرا بدعائی خیر مرحمت
 فرمایند زیرا که انسان از سهو و خطا خالی نیست۔ ۱۳۳۱ هـ

اللهم اغفر لکاتبه و صحفه و مؤلفه و قاریه و ابویهم و جمیع المؤمنین و
 المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء و المنعم و الاموات و صلی الله
 تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین۔ علی عبدالرزاق حرم
 یطلب من

الْمَلِئِكَةُ الرَّقِیْبَةُ
 الْمَلِئِكَةُ الرَّقِیْبَةُ

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۶۶۴۹۳